

آب در موزه

گشت و گذار در موزه آب یزد
مشکل کم آبی در ایران چقدر جدی است؟



سفر به سیاه چاله‌ها

اگر به یک سیاه چاله سفر کنیم
چه اتفاقاتی را تجربه خواهیم کرد؟



شیطان چهرة آدم را در آینه دید:
سنگی زد و آینه را شکست.
آینه صد تکه شد.
چهرة آدم در صد آینه تکرار شد.



مهر نام سری



نیبه شب، سنگی به آینه زد. آینه شکست
و هزار تکه شد. با هر تکه اش آه کشید و گفت:
دیگر تمام شدم، نیستم! فردا باز هم نورشید
ملوع می‌کنند و من دیگر هم توانم او را ببینم...
صبح نورشید نابید و هزار بار در تکه های آینه
خندیدم.



آفتاب پرست روی سنگ نشیمنه بود و به آسمان نگاه
می‌کرد سنگی به او گفت: عزو بی‌شده می‌خوانی بروی
به لانه ات؟ ... آفتاب پرست جواب داد: نه، من ترسم
دیگر نورشید را ببینم! ... سنگ گفت: چرا نیستی؟
فردا باز هم نورشید ملوع می‌کنند و آفتاب می‌شود...
آفتاب پرست گفت: این را می‌دانم، اما نمی‌دانم که
فردا من هم هستم یا نه!

آفتاب
پرست

مهر نام سری



- مدیر مسئول: محمد ناصر
- شورای سردبیری (به ترتیب حروف الفبا): علی اصغر جعفریان، طاهره خردور، احمد دهقان، مجید راستی، شاهنده شفیعی، احمد عربلو، سید امیر سادات موسوی، سید کمال شهابلو، کاظم طلائی، شکوه قاسمی، افسانه موسوی گرمارودی، ناصر نادری، بابک نیک طلب، محبت الله همتی و حبیب یوسف زاده
- دبیر مجله: علی اصغر جعفریان ● دستیار دبیر: زهره کریمی ● ویراستار: بهروز راستانی
- طراح گرافیک: میترا چرخیان

● نشانی دفتر مجله: تهران/ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۳ ● تلفن: ۰۲۱ - ۸۸۴۹۰۹۷ - ۸۸۴۹۰۹۷
 پیامک: ۰۲۱ - ۸۹۹۵۹۶ ● وبگاه: www.roshdmag.ir ● وبگاه رشد نوجوان: www.nojavan.roshdmag.ir
 ● roshdmag: @roshdmag ● پیام‌نگار: nojavan@roshdmag.ir ● شماره‌گان: ۴۰۰۰۰۰ چاپ و توزیع: شرکت افست

ارتباط با ما

اگر انتقاد یا پیشنهادی درباره شکل و محتوای مجله یا چگونگی توزیع آن دارید، با شماره ۰۲۱ - ۸۸۴۹۰۹۷ - ۸۸۴۹۰۹۷ بگیرید و پس از شنیدن صدای پیام‌گیر، کد مورد نظرتان را وارد کنید و بعد از شنیدن دوباره همان صدا پیام بگذارید. کد مدیر مسئول: ۴۳۷ / کد سردبیر: ۴۲۱ / کد امور مشترکین: ۴۱۴

● دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی، به جز رشد نوجوان، مجلات دانش‌آموزی زیر را نیز منتشر می‌کند: رشد کودک، ویژه پیش‌دبستان و دانش‌آموزان پایه اول دبستان، رشد نوآموز، برای دانش‌آموزان پایه‌های دوم و سوم دبستان، رشد دانش‌آموز، برای دانش‌آموزان پایه‌های چهارم، پنجم و ششم دبستان، رشد نهران (نشریه ریاضی دوره متوسطه اول)، رشد جوان، برای دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم، رشد نهران (نشریه ریاضی دوره متوسطه دوم).

۲

نوجوان رشد

@iRoshd

ماهنامه آموزشی، تحلیلی و اطلاع‌رسانی برای دانش‌آموزان دوره اول متوسطه
 ● دوره سی و هفتم ● آبان ۱۳۹۷ ● شماره پی در پی ۲۹۱ ● ۴۸ صفحه ● ۱۴۰۰۰ ریال



وزارت آموزش، پرورش، جوانان و ورزش
 سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
 دفتر انتشارات و تکنولوژی آموزشی

عجیب‌ترین دوران زندگی

اگر از من بپرسند: «عجیب‌ترین قسمت زندگی هر انسانی چه قسمتی است؟» بدون هیچ شکلی بلافاصله می‌گویم: دوران نوجوانی! حتی می‌توانم دلایلم را هم بگویم.

نوجوانی دوران خاص زندگی هر انسانی است. هر نوجوان هر روز با چیزهای تازه‌ای آشنا می‌شود. نوجوانی دوران حیرت‌انگیز است. نوجوان کمتر روی زمین راه می‌رود، بیشتر در هوا سیر می‌کند.

دیگران نوجوان را نه به عنوان آدم بزرگ قبول دارند، نه او را کوچک می‌دانند. دوران نوجوانی دوران پر تلاطم روحی و پر از اضطراب، پر از تصمیم‌های ناگهانی بزرگ و کوچک و پر از دوراهی‌های مهم زندگی است که باید تصمیم‌گیری. یکی‌ش همین انتخاب رشته که تهنس به انتخاب شغل منجر می‌شود.

نوجوانی پر از احساس، پر از موج، پر از امید، پر از عشق، پر از خطر، پر از آزمایش‌های اولیه‌ها، پر از غم، پر از شادی، پر از پیروزی، پر از شکست، پر از هیجان، پر از چالش، پر از... وای که خسته شدم! چقدر پر از... بگم!
 دوست نوجوانم، نوجوانی بر تو مبارک باشد. امیدوارم لحظه‌ای از نوجوانیت را از دست ندهی و نهایت لذت را از آن ببری.

روز نوجوان مبارک!

- عجیب‌ترین دوران زندگی - ۱
- کیمیگران! - ۲
- ساندویچ منو تو خوردی؟ - ۶
- روزهای مانا - ۹
- دکتر شادزی - ۱۰
- اسرار سیاه‌چاله‌ها - ۱۲
- حرف و رنگ - ۱۴
- جام جهانی در جوادیه - ۱۶
- راه سبز - ۱۸
- خانواده چوبی - ۲۰

- کتاب بازی ۲۱...
- زنگ لطیفه ۲۲...
- لطیفه‌های فارسی ۲۳...
- زنگ فاطمه ۲۴...
- زنگ فضایی ۲۵...
- زنگ تکنولوژی ۲۶...
- شکفت انگیز ناک‌ها ۲۷...
- زباله سازها ۲۸...

- جدول - ۲۹
- یادگار شجاعان - ۳۰
- کنسرو قارچ و مرض - ۳۲
- زندگی با چاشنی... - ۳۴
- راز مرد نامرئی - ۳۶
- نرمش ذهن - ۳۸
- پاتوق - ۴۰
- کوکوی فیبر هویجی - ۴۲
- قایق دیواری - ۴۳
- ورزش هیکل‌ها - ۴۴
- آهنگ دوچرخه - ۴۶
- آب در موزه - ۴۸



سرگ کشیدن در اسرار

کیمیاگران!

بهاره جلال وند - حسین معظمی | عکاس: اعظم لاریجانی

مطمئنم که تا حالا برای یک بار هم که شده تیله‌های شیشه‌ای را توی دستانتان گرفته‌اید و به رنگ‌هایی که انگار داخل شیشه با باد می‌چرخند نگاه کرده‌اید. مطمئنم از خودتان پرسیده‌اید که این پره‌های نازک رنگ چطور درست وسط این گوی شیشه‌ای گیر افتاده‌اند؟ چطور دور خودشان می‌چرخند؟ این تازه یک تکنیک ساده در شیشه‌گری است. قبل از خواندن این گزارش به عکس‌ها نگاه کنید؛ به باغ‌های شیشه‌ای وسط تیله‌های بزرگ، به مجسمه‌ها و حجم‌هایی که از توری شیشه‌ای و شفاف ساخته شده‌اند. حالا اگر می‌توانید این گزارش را نخوانید!

وقتی استاد تیله می‌سازد!

راستش با ترس و لرز به استاد **حیاس** زنگ زدم. دورادور کارهایش را می‌شناختم و می‌دانستم یکی از هنرمندترین استادان شیشه‌گری ایران است. حالا می‌خواستم یک روز به کارگاهش بروم و از خواهش کنم تیله‌ای برایم بسازد!

اما استاد آن قدر راحت، خوش‌رو و صمیمی خواهش‌م را پذیرفت که غافلگیر شدم. (باور کنید چنین آدم‌هایی هنوز هم هستند!)

وقتی به کارگاه شلوع و کوچکش رفتم، فهمیدم چرا. او عاشق کارش بود. آن قدر که مثل پدرهایی که از حرف زدن دربارهٔ بچه‌های نابغه‌شان سیر نمی‌شوند، او هم از حرف زدن دربارهٔ شیشه‌گری سیر نمی‌شد. دلش می‌خواست همهٔ آدم‌ها این موجود جادویی ظریف و فوق‌العاده را بشناسند. دلش می‌خواست ایران دوباره در قلهٔ شیشه‌گری دنیا بایستد. می‌گوید دوباره، چون ایران یکی از نخستین کشورهای دنیا بوده که در هزاره‌های پیش از میلاد صنعت شیشه‌گری داشته است.



نمونه‌هایی از شیشه‌گری در ایران باستان

متوجه هستید که
یک تیله و نه یک مسمه یا یک
مجم هنری پیچیده، درست مثل اینکه
از یک پروفیسور ریاضی بخواهی به
تو جمع یا تفریق یاد بدهد!

ایران و مصر هر دو ادعا
دارند که نخستین تمدنی
بوده‌اند که شیشه‌گری را به
وجود آورده است. تحقیقات
زیادی دربارهٔ تاریخچهٔ
شیشه‌گری در مصر شده است
اما در ایران ما تحقیق مفصل و
کافی نداریم کاش یکی از شما
بالاخره این کار را انجام بدهد!



حتی می‌گویند شیشه‌گرهای جزیره «مورینوی» ایتالیا که مشهورترین شیشه‌گرهای جهان هستند، این صنعت را از ایرانی‌ها یاد گرفته‌اند. جالب است که هنوز هم از نقش‌ها و رنگ‌های ایرانی در ساخت اشیای شیشه‌ای استفاده می‌کنند.

جادوی ماده بی‌ریخت!

اشتباه نکنید! «بی‌ریخت» اینجا یک جور ناسزا نیست. یک اصطلاح علمی است. شیشه جامد است، اما وقتی ذوب می‌شود ریخت مشخصی ندارد و می‌تواند به هر شکلی در بیاید: یک لیوان آب یا یک شیشه عطر یا یک مجسمه پیچیده و حتی یک باغ گل! اما اول یک تیلۀ ساده می‌سازد. چیزی که به نظر ما واقعا هیجان انگیز و جادویی است. او میله‌های شیشه‌ای را روی حرارت مستقیم ذوب می‌کند و رنگ‌های سفید، سبز و قرمز را مثل یک میله باریک دور آن می‌پیچد. لا به لای رنگ‌ها از شیشه بی‌رنگ استفاده می‌کند. می‌گوید: «برای اینکه رنگ‌ها از هم جدا بشوند.» حالا فقط یک میله بسیار باریک پیچ پیچی سه رنگ داریم. استاد با ذوب کردن شیشه بی‌رنگ و چرخاندن یکنواخت، شیشه را دور میله‌ای رنگی می‌پیچد و به آن فرم کروی می‌دهد. جادو آغاز می‌شود. رنگ‌ها از هم باز می‌شوند؛ پره‌های نازک چرخان. تیلۀ آماده است. حالا باید دوباره به کوره برود تا محکم بشود.



عینک نور اضافه را می‌گیرد و به ما اجازه می‌دهد بینیم وسط شعله‌های آتش چه اتفاقی می‌افتد!

رویاندن گل در میان شیشه

استاد حیاس می‌گوید: «عینک‌هایتان را بزنید.»

می‌خواهم این یکی را خیلی خوب ببینید. بعد نشانمان می‌دهد که چطور می‌شود وسط یک مهره شیشه‌ای یک گل رز سفید فوق العاده زیبا رویاند! به شیشه بی‌رنگ مذاب باریکه‌هایی از شیشه سفید اضافه می‌کند. سحرآمیز است. باریکه‌های بی‌نظم سفید در شیشه رشد می‌کنند و باز می‌شوند و تبدیل می‌شوند به یک گل سفید شکفته زیبا!



حالا نوبت ماست

دست‌هایمان از شوق تجربه کردن این کار می‌لرزد! می‌گوید: «چرا که نه؟ کی می‌خواهد اول پشت میز بنشیند؟» رنگ‌هایمان را انتخاب می‌کنیم و به نوبت پشت مشعل می‌نشینیم. کمک می‌کند تا شیشه را ذوب کنیم و یکنواخت بچرخانیم و شکل بدهیم. خیلی جالب است. سخت‌تر و هیجان انگیزتر از آن است که فکر می‌کردم. با هیجان مهره‌ای را که ساخته‌ایم توی دست می‌گیریم. حس عجیبی است. انگار زیبا ترین چیز جهان را ساخته باشیم!



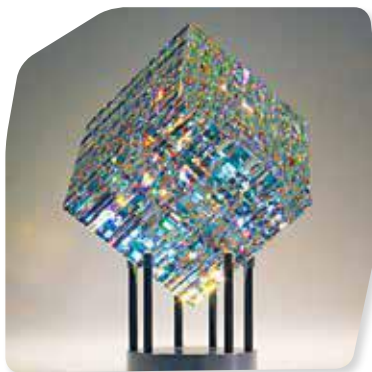
همه چیز از ته راهرو شروع شد!

می پرسیم: «چطور شد که این رشته را انتخاب کردید؟» می گوید: «شانس! رفته بودم که در هنرستان برای رشته عمران ثبت نام کنم. گفتند ظرفیت ندارد. مدیر گفت: ته راهرو برای رشته شیشه گری ثبت نام می کنند. می خواهی بروی؟ رفتم و همه چیز از ته راهرو شروع شد. تا حالا از شیشه دست نکشیده ام. وقتی به کارگام می آیم همه چیز از یادم می رود. زمان، گرسنگی، گرمای مشعل. می دانی؟ شیشه جادوی قشنگی دارد!

استاد حیاس می گفت: «شیشه نهایت ندارد. همیشه چیز تازه ای برای یاد گرفتن هست و همین آدم را سر زنده نگه می دارد. اما برای این بتوانید یک مهره بی نقص درست کنید، باید ماه ها تمرین کنید. نگران نباشید! مطمئنم که لذت می برید!»



مجسمه ماهی سیاه کوچولو با الهام از قصه ماهی سیاه کوچولو نوشته صمد بهرنگی) کاری از استاد حیاس. در موزه آبگینه.



تکنیک ساخت منشورهای تو در تو با شیشه



این گویها با همین تکنیک درست شده اند. زیبا، پیچیده و سحر آمیزند. درست مثل یک باغ بزرگ در یک تیله کوچک!

سرک کشیدن در اسرار کیمیاگران

استاد حیاس می گوید: «شیشه گری همیشه از اسرار کیمیاگران بوده است. در ایتالیای قرون وسطا مجازات شیشه گرانی که اسرار کارشان را به دیگران می گفته اند مرگ بوده.» برای سال های سال شیشه گرها در جزیره مورینو زندانی بودند و حق خروج از آنجا را نداشتند چون ممکن بود رازهای این حرفه را به دیگران آموزش بدهند. به همین دلیل ایتالیا تا سال های سال مهم ترین جای دنیا در این صنعت بود.

شاید این نگینها را در گردنبندها یا انگشترها دیده باشید. همه آنها را به عنوان یک سنگ طبیعی (به نام دلر) می شناسند. استاد حیاس می گوید: «اینها سنگ نیستند! طبیعی هم نیستند. اینها نوعی شیشه اند که هنوز هم که هنوز است، شیشه گران ایتالیایی راز ساخت آنها را برای هیچ کس فاش نکرده اند!»



حیاس حسینی متولد ۱۳۵۷، در استان کرمانشاه، و فارغ‌التحصیل از «هنرستان فنی پیام شهید» در رشته شیشه‌گری علمی و آزمایشگاهی است. او مدرک درجه ۲ هنری و دوره‌های طراحی، مجسمه‌سازی و شیشه‌گری را در ایران و باکو و ترکیه گذرانده است. حیاس حسینی مهارت‌های شیشه‌گری حرارت مستقیم، و تکنیک‌های جدید آن را زیر نظر استادان مشهور شیشه‌ای ایتالیا فرا گرفته و اکنون در حال ساخت مهره‌های شیشه‌ای با تأثیر از مهره‌های یافته شده در چغازنبیل است. استاد حیاس در ساخت تئون هم مهارت دارد. خبر خوب این است که استاد حیاس گاه گاهی در دانشکده هنر یا موزه آبگینه کارگاه آموزشی برپا می‌کند و یا در کارگاه خودش به کسانی که علاقه دارند، آموزش می‌دهد.



میز هیجان‌انگیز یک شیشه‌گر پر از میله‌های شیشه‌ای رنگی



حجم‌هایی بر اساس خط، اثر استاد حیاس

از یک تا پنج چه نمره‌ای به این گزارش می‌دهید؟ لطفاً نظرتان را برای ما بفرستید.

پیشنهاد

● اگر تهرانید یا گذارتان به تهران افتاد، حتماً به موزه آبگینه سر بزنید و شیشه‌های باستانی ایرانی را در کنار کارهای استادان معاصر ببینید. اگر می‌خواهید هنرمند این رشته باشید، هم می‌توانید در هنرستان و دانشگاه شیشه‌گری بخوانید و هم می‌توانید در کارگاه‌ها کار آموزشی کنید.

● می‌توانید برای اینکه بیشتر با این هنر آشنا بشوید در اینترنت جست‌وجو کنید و فیلم‌های زیادی از کارگاه‌ها و تکنیک‌های تازه شیشه‌گری ببینید.



کهکشان در یک تیلۀ شیشه‌ای



نمونه‌هایی از شیشه‌گری باستانی ایران در موزه آبگینه

ساندویچ منو تو خوردی؟

آمنه صادقی

تصویرگر: مسعود کشمیری

بابا کله‌اش را خاراند و گفت: «زن، دست بردار... این حرف‌ها چیه؟»
من یکهو گفتم: «من یه چیزی کشف کردم.»
همه با کنجکاوی به من نگاه کردند.
گفتم: «دقت کردین همه خوراکی‌ها همین جا غیب می‌شن؟»

همه به فکر فرو رفتند. بعد از یکی دو دقیقه گفتند: «آره، درست می‌گی.»
گفتم: «پس بیاید اینجا یک مدت چیزی نذاریم.»
پریا گفت: «من می‌ترسم. یعنی جن اومده خونه امون؟
یعنی جن توی پذیراییه؟»

و رفت خودش را انداخت بغل بابا.
بابا دست‌های پریا را از دورش باز کرد و گفت: «این خرافات چیه؟ حتما خودتون خوردید، یادتون رفته.»
چند روز گذشت و همه موضوع را فراموش کردند.
یک روز که توی پذیرایی تکلیف‌هایم را انجام می‌دادم، مداد قرمز را جا گذاشتم. صبح هر چه گشتم، پیدایش نکردم. چند شب بعد هم عینک بابا غیب شد و هر چه گشتم، پیدایش نکردیم. بابا که انگار با همه ما دعوا داشت، گفت: «حالا چطور می‌برم اداره؟ عجب خونه بی‌در و پیکری! همه چیز توش غیب می‌شه.»
بعد با مامان حرفش شد. به مامان گفت: «این خونه نظم نداره.»

مامان هم بهش بر خورد و گفت: «خودت شلخته‌ای و چیزات رو سر جاشون نمی‌ذاری، به من چه ربطی داره.»

بعد قهر کرد و رفت تو اتاق. بابا هم بدون عینک راه افتاد رفت اداره. همان موقع پریا یواشکی آمد در گوشم گفت: «پارسا، دفتر زبانمو ندیدی؟ کلی تمرین توش نوشته بودم. اگر نبرم، خانم فکر می‌کنه تنبلی کردم و تمرین‌هامو انجام ندادم.»

گفتم: «نه، من از کجا بدونم؟»
بعد همه رفتند و من تنها شدم. آن روز مدرسه‌ما

چند وقت بود توی خانه‌مان خوراکی‌ها غیب می‌شدند: نصف ساندویچ پریا، نصف سیب مامان که گذاشته بود روی میز پذیرایی تا تلفن را جواب بدهد یا... همه چیز هم همیشه سر من بیچاره خراب می‌شد:
- شکمویه بار تنونستی جلوی شکمت رو بگیری؟!
یا:

- چرا ساندویچ منو خوردی؟!

هر چه می‌گفتم من نبودم، کسی حرفم را باور نکرد. آخر کی ساندویچ را با کاغذ و نایلونش می‌خورد؟!
پریای بدجنس گفت: «می‌خواستی اثر جرم رو پاک کنی.»

کم‌کم من چیزی کشف کردم. اینکه خوراکی‌هایی که توی پذیرایی بودند، غیب می‌شدند. مثلاً اگر شب مهمان داشتیم و مامان یادش می‌رفت ظرف میوه را ببرد توی آشپزخانه، از ظرف به آن بزرگی چیزی باقی نمی‌ماند.
مامان چپ‌چپ به من نگاه کرد و گفت: «من موندم چطور می‌تونستی این همه میوه رو بخوری؟!»

من که تازه از اتاقم آمده بودم بیرون، گفتم: «من که دیشب قبل از رفتن مهمونا خوابم برد. تازه هم بیدار شدم. من چطور می‌تونستم این همه میوه رو یک نفری بخورم؟! مگه شکم من چقدر جا داره، هان؟!»

به خودم لعنت کردم که خوش‌اشتها و تپلم و این باعث شده که این همه تهمت چیزهای نخورده را به من بزنند.

مامان با شک به دور و بر، به من، به بابا و به پریا نگاه کرد و بعد گفت: «یعنی چی؟ یعنی این میوه‌ها غیب شدند؟»

و دستی به گیاه سبزم مورد علاقه‌اش کشید و گفت: «ماشاءالله» چقدر خوب داری رشد می‌کنی، آفرین.
بعد رو کرد به من و گفت: «از این یاد بگیر. فقط آب می‌خوره، این همه رشد می‌کنه. از هفته قبل تا حالا سی سانت رشد کرده.»

بعد با شک به بابا نگاه کرد و گفت: «نکنه کار توئه؟»

جلسه بود و تعطیل بودیم. رفتم کیف مدرسه‌ام را آوردم تا تکلیف‌هایم را زودتر انجام بدهم. تشنه‌ام شد، رفتم آب بخورم که یکهو صدای چیزی شبیه مجاله شدن کاغذ شنیدم. ترسیدم. زود دویدم ببینم چی بود. چیز عجیبی نبود، فقط حس کردم برگ‌های گیاه مامان دارند تکان می‌خورند. آمدم بقیه تکلیف‌هایم را انجام بدهم، دیدم ای وای، دفترم نیست. فکر کردم شاید وقتی می‌خواستم آب بخورم، حواسم نبوده و با خودم بردمش توی آشپزخانه. اما نه، آنجا نبود. زیر مبل‌ها، زیر میز همه جا را نگاه کردم، غیب شده بود! یک لحظه ترسیدم و با وحشت دور و برم را نگاه کردم.

حس کردم از پشت سر چیزی به گردنم نزدیک می‌شود. از ترس خشکم زده بود. صدای خش خش آرامی را پشت سرم شنیدم. عرق سردی روی بدنم نشست. فکر کردم پشت



بیشتر بخوانیم

نویسنده: کارلو فرابیتی

مترجم: لیلا مینایی

ناشر: انتشارات فاطمی

خرید اینترنتی: fatemi.ir

تلفن: ۰۲۱-۳۳۹۲۶۶۲۲

چطور می‌شود که بعضی از هم‌کلاسی‌هایمان عاشق ریاضی و علوم می‌شوند؟ خیلی عجیب است، نه؟ مثلاً جویری با عشق و علاقه یک سؤال هندسه یا فیزیک را حل می‌کنند که انگار دارند «PS۴» بازی می‌کنند. من فکر می‌کنم دلیلش را باید در نوع ارتباطان با علم‌های متفاوت جست‌وجو کنیم. اگر کسی بتواند قصه‌های جذاب علم‌ها را کشف کند، خود به خود به آن‌ها علاقه‌مند می‌شود. وقتی از دور به ماجرا نگاه می‌کنیم، همه علم‌ها مجموعه‌ای از سؤالات و فرمول‌های کسالت‌آور هستند، اما اگر به دنیای شگفت‌انگیزشان سفر کنیم، ماجرا کاملاً عوض می‌شود. با من موافق نیستید؟ امتحانش ضرر ندارد، این دو کتاب را تهیه کنید و مثل آلیس با آن‌ها به دنیای ریاضیات و علوم قدم بگذارید. بعد برای ما پیامک بفرستید و بگویید که خواندن این کتاب‌ها چقدر در نگاه شما به درس‌های مدرسه تغییر ایجاد کرده است.



سرم چیست: جن؟! هیولا؟! یا باید تندی پشتم را نگاه می‌کردم یا از ترس می‌مردم و یا خوراک هیولا می‌شدم.

آن چیز درست به پشت گردنم رسیده بود که به سرعت برگشتم و با ترس هر چه بود، گردنش را گرفتم. از ترس چشم‌هایم را بسته بودم. اما چیز نرم و زبری توی دست‌هایم احساس کردم. زیر پوست دستم، یک عالمه دندانۀ ریز مثل دندان‌های ماهی حس کردم. به خودم قوت قلب دادم: باز کن چشم‌هاتو... باز کن دیگه. هر چی بود، گرفتیش!

چشم‌هایم را باز کردم و از آنچه که دیدم، جیغ کشیدم. گیاه مامان توی دستم بود. سرش به شکل یک دهان بزرگ بود و وسط فرورفتگی گیاه، یک عالمه دندان وجود داشت. یک گیاه گوشت‌خوار! خودش بود! پس بیخود نبود که این همه رشد کرده بود. این همه خوراکی را او لمباندۀ بود و حالا از گرسنگی داشت عینک، مداد و دفتر می‌خورد. اگر مواظب نبودم، الان خودم هم توی شکمش بودم.

این گیاه لعنتی را دوست مامان از سفرش به آفریقا آورده بود. به مامان گفته بود: «باید صبر کنی بزرگ بشه. اون وقت خودش یه سورپرایز بزرگ می‌شه.» مامان پرسیده بود: «یعنی چی سونیا جون؟!»

و او گفته بود: «وقتی بزرگ شد، خودتون می‌فهمین.»

وقتی همه آمدند خانه، من کشف جدیدم را به همه گفتم. فکر می‌کردم گیاه را می‌برند نابود می‌کنند یا حقش را کف دستش می‌گذارند. اما نه! مامان آن قدر ذوق کرده بود که گیاه شد عزیز کرده‌اش. شده بود عینهو یک حیوان خانگی. همه چیزهایی را که من و پریا در حسرتش بودیم و برایمان درست نمی‌کرد، حالا برای گیاهش درست می‌کرد!





آبان ۹۷

روز شهید فهمیده، نوجوان و بسیج دانش آموزی
- روز پدافند غیرعامل - اربعین حسینی

تسخیر لانه جاسوسی، روز ملی استکبارستیزی،
روز دانش آموز

رحلت پیامبر گرامی اسلام (ص)
و شهادت امام حسن مجتبی (ع)

شهادت امام رضا (ع)

روز کتاب و کتابخوانی و کتابدار
روز بزرگداشت علامه طباطبایی

شهادت امام حسن عسکری (ع)
آغاز امامت حضرت ولیعصر (عج)

روز کتاب و کتابخوانی

۲۴ آبان سالگرد درگذشت علامه طباطبایی است. این روز را روز کتاب و کتابخوانی و کتابدار هم نامیده اند، چون علامه طباطبایی عالمی بود که عمر خود را صرف یادگیری و آموختن علم کرد. او شاگردان زیادی تربیت کرد و کتابهای زیادی نوشت. معروفترین کتاب وی «تفسیر المیزان» است. این کتاب زمانی نوشته شد که کتاب تفسیر جامع و کاملی درباره آیات قرآن وجود نداشت. علامه طباطبایی حدود ۲۰ سال برای نوشتن این کتاب زحمت کشید. المیزان از ماندگارترین و مهمترین کتابهای تاریخ اسلام است.

رحلت پیامبر اسلام (ص)

آخرین سفر حج پیامبر (ص) بود. او در غدیر خم از رحلت خود خبر داد و فرمود: «نزدیک است فراخوانده شوم و دعوت حق را اجابت نمایم.» چند ماه بعد در بیست و هشتمین روز ماه صفر در خانه خود از دنیا رفت. به پیشنهاد امام علی (ع) او را در همان نقطه‌ای که رحلت کرده بود، دفن کردند.

نگاه کن

این سلمان است که سر بر دیوار گذاشته، و این بلال است که در گوشه‌ای کز کرده. این فاطمه (س) است که اشک می‌ریزد و می‌نالد. این حسن و حسین (ع) هستند که سرشان را بر سینه پدر بزرگ گذاشته‌اند. این پیامبر خداست که سر روی پای علی (ع) گذاشته و آرام آرام وصیت می‌کند: «امر خدا فرا رسیده است. بعد از مرگم بر من نماز بخوان و از من جدا مشو...» این علی (ع) است که چشم دوخته به صورت نورانی پیامبر (ص).
خداحافظ مهربان‌ترین پیامبر خدا!!



دکتر شادزی

نویسنده: علی اکبر زین العابدین تصویرگر: نگین نقیه

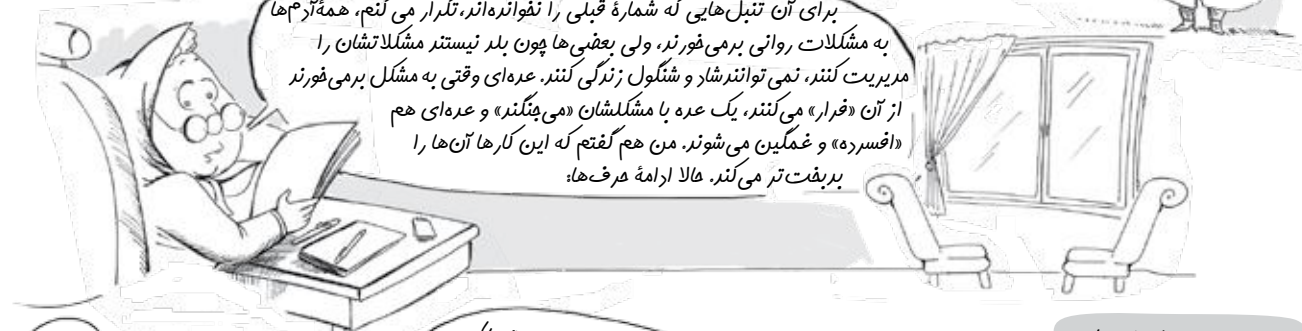


این قسمت:
فوش‌های قلابی

دکتر شادزی هستیم؛ فوق دکتر و متخصص مشکلات روانی نوجوانان. با اینکه بیشتر مشکلات مراجعان من تکراری است ولی چون روان‌شناسی کاملاً حرفه‌ای و به روز هستیم، وقتی به موضوعی تکراری بر می‌خورم انگار بار اولم است... شاید از خیلی‌ها شنیده باشی، روان‌شناس‌ها خودشان از همه افسرده‌تر هستند. اگر این حرف‌های غیر علمی را قبول داری که معطل نشو و برو صفحه بعدی، وگرنه گزارش جلسات مشاوره مرا بخوان تا مثل خودم شاد زندگی کنی. ضمناً برای اینکه تبلیغ دفتر مشاوره من نشود، از اسم مستعار استفاده کرده‌ام!



برای آن تنبل‌هایی که شماره قبلی را نخوانده‌اند، تکرار می‌کنم، همه آدم‌ها به مشکلات روانی برمی‌خورند، ولی بعضی‌ها چون بلد نیستند مشکلاتشان را مدیریت کنند، نمی‌توانند شر و شگول زندگی کنند. عده‌ای وقتی به مشکل برمی‌خورند از آن «فرار» می‌کنند، یک عده با مشکلشان «می‌جنگند» و عده‌ای هم «افسرده» و غمگین می‌شوند. من هم گفتم که این کارها آن‌ها را بر بخت‌تر می‌کند. حالا ادامه حرف‌ها:



تفاوت احساس‌ها و فکرها

ولی وقتی می‌گویی: «من می‌دانم که دانش‌آموز به دردتوری هستم»، یا «بلد نیستم با دیگران ارتباط برقرار کنم»، یا وقتی می‌گویی: «معلم ریاضی ۴مرا دوست ندارد»، داری از فکرهایت صحبت می‌کنی. فکرهای تو تفسیرهای تو درباره همه چیز است.

مثلاً وقتی می‌گویی: «من ناراضم یا عصبانی‌ام یا از آدمپول می‌ترسم، یا فدای تکرده فوش‌هایم یعنی از احساس‌هایت صحبت می‌کنی».

بعضی نوجوان‌ها که پیش من می‌آیند، قیبر ندارند احساس و فکر یک چیز نیست.

احساس‌های بد

افکار بد

دو تا موجود آزاردهنده هستند که آدم‌ها را حسابی اذیت می‌کنند: یکی «احساس‌های بد» و یکی هم «فکرهای بد».

فوش‌بفتانه هیچ وقت مائمی توانیم فکرها و احساس‌های بدمان را دور بریزیم. ما فقط می‌توانیم آن‌ها را مدیریت کنیم، چون آن‌ها می‌زود وجود ما هستند.

دوستتان دارم

احساس‌های بد

جمله‌ی حال به هم زن: به چیزهای خوب فکر کن حالت خوب می‌شود.

«پدر بزرگت به رحمت خدا رخت!»

«ولی من به این فکر می‌کنم که تیم فوتسال دفتراں قورمان آسپاش».

پدر یا یک حرف حال به هم زن غیر علمی در دنیا باب شده که می‌گویند: «برای اینکه فکرها و احساس‌های بدت را از خودت دور کنی، به چیزهای مثبت فکر کن یا تا دیدی حالت بد شده برو کارهای شادی‌آور انجام بده، فوب می‌شوی.»

این‌ها نمی‌دانند که وقتی فکری ما را آزار می‌دهد، باید برای آن فکر چندش‌آور راه‌های پیدا کرد. اگر کاری را فقط برای دور شدن از آن فکرها و احساس‌ها انجام دهی که مثلاً حالت فوش بشود، همان فکر دوباره مثل کش به کله‌ات برمی‌گردد.



دو تجربهٔ افتضاح: برای اینکه حرف من را باور کنید، دو تا از مشاوره‌های آنلاین مرا با مراجعانم بخوانید...



مشاورهٔ آنلاین بانیمما

راستی مشاورهٔ آنلاین با اصول حرفه‌ای ما روان‌شناس‌ها چور در نمی‌آید مگر در مواقع ضروری. مثل آن روز که ساناژ فارچ از شهر بود و نمی‌توانست پیش من بیاید و چون حسابی سرما خورده بود، صدایش در نمی‌آمد تا حتی تلفنی صحبت کنیم.

همین دیکرا پیپس و بستنی
رزیغش می‌کنه.
فقط یازده کیلو باقی شرم
عکس پر وفایلم مال پندر ماه قبله.
به نظرم تا از باقی‌ات هم
ترا هست شدی، نان قلمی‌ای هم
به آن‌ها اضافه کن ریزه هله
دقتریان، به جای هله هوله
فوردن، شیوهٔ درس
فواندن را عوض کن.
فانم دکترا فان، سلام
من راه‌حل خوب پیدا کرده‌ام تا از
نمره‌های بد تراست می‌شوم. برای فورد
نگیلات و بستنی و پیپس می‌فرم و فایم
بعتر می‌شود.
پس دیکر نمره‌های بد
نمی‌گیری ساناژ چان؟
نمره‌ها که قراننشان
برو، برتر بد هم شده‌اند
این فوری که هر بار حالت
بدتر می‌شود

وقتی داری نقاشی می‌کنی، نباید به
قاطر این باشی که چون فردا امتحان نهایی
زبان انگلیسی داری و اضطراب زیاد گرفته‌ای،
دست به دامن نقاشی شده باشی... تو فقط به
قاطر علاقه‌ات به نقاشی داری نقاشی می‌کنی.
الان دارم فروش
کرفس درست می‌کنم، چون
از آشپزی لذت می‌برم، نه اینکه
چون با همسرم دعوایم شده،
سراغ آشپزی آمده باشم.
یا اگر ورزش می‌کنی، به قاطر این است که
بدنرت قوی‌تر و سالم‌تر باشی، نه اینکه چون
بدنرت کفشی که دوست داشته‌ای را برایت
تغزیره و داری حرص می‌خوری.

هر کاری را به خاطر خودش انجام بده.

هر کاری که انجام
می‌دهیم، فقط باید به قاطر
لذت از همان کار باشی، نه
برای فرار از پیتر دیکری.



مشکل من با بعضی از شما که از من مشاوره
می‌گیرید، این است که دلتان می‌خواهد من یک
راه‌حلی به شما بدهم تا دو سوته همهٔ مشکلاتتان
حل شود. بعتر است بدانید برای شاد زندگی
کردن باید قدم به
قدم پیش برویم.



فعلاً می‌توانم به شما بگویم، هر
کاری می‌کنید از همان کار لذت ببرید و
اینکه اگر فکرها و احساس‌های بد سراغتان آمد،
آن‌ها را ببیزید. با فکر کردن به چیزهای خوب و
انجام کارهای شادی‌آور، فکرها و احساس‌های
بد شما سرپایشان هستند.

فهرست فکرها و احساس‌های ناخوشایند

افکار و احساسات ناخوشایند	کارهای خوش حال کننده	نتیجه
قد من کوتاه است	وقتی این فکر سراغم می‌آید، می‌روم می‌خواجم	از کارهای عقب می‌مانم و فکر ناخوشایندم هم هنوز با من است

من سالها با فضاییهای بسیار سریع خود در فضا سفر کرده‌ام و اکنون به یکی از هیجان انگیزترین جرم‌های عالم رسیده‌ام: یک سیاه‌چاله! سیاه‌چاله‌ها اجرام عجیبی هستند. آن‌ها جرم بسیار زیادی را در حجم محدودی درون خود جای داده‌اند که حتی نور هم با سرعت ۳۰۰۰۰۰ کیلومتر بر ثانیه قادر به عبور از نزدیکی آن‌ها نیست. به همین سبب هیچ نوری از آن‌ها به چشم نمی‌رسد و در فضا دیده نمی‌شوند.

این کاوشگر به داخل سیاه‌چاله فرستاده شده و قرار است تا پیش از نابود شدن داده‌هایش را برای ما بفرستد.

اسرار سیاه‌چاله‌ها

این ستاره آنقدر به سیاه‌چاله نزدیک است که سیاه‌چاله مواد روی سطح ستاره را به سمت خود می‌کشد. در نتیجه، نهری از مواد داغ ستاره به سمت سیاه‌چاله ایجاد شده است که به شکل گرداب در حال گردش به دور سیاه‌چاله‌اند. به این گرداب بزرگ «قرص پرافزایشی» گفته می‌شود.

هنگامی که کاوشگر به سیاه‌چاله نزدیک‌تر می‌شود، طول آن بیشتر می‌شود و کش می‌آید! چون نیروی گرانشی که به پایین آن وارد می‌شود، از بالای آن بیشتر است. کاوشگر خیلی سریع به یک رشته‌ماکارونی تبدیل خواهد شد.

بر خلاف باور رایج که «سیاه‌چاله همه چیز را می‌بلعد»، واقعیت چنین نیست. سیاه‌چاله تنها موادی را می‌بلعد که به فاصله بسیار نزدیک از آن قرار گرفته باشند. در فاصله‌های دور تر، سیاه‌چاله مانند جرمی عادی عمل می‌کند. مثلاً اگر سیاه‌چاله‌ای با جرم خورشید، به جای خورشید در مرکز منظومه شمسی قرار می‌گرفت، حرکت سیارات به همین شکل کنونی ادامه می‌یافت و هیچ مشکلی ایجاد نمی‌شد.

نور ستارگان دور دست، هنگام عبور از کنار سیاهچاله، به علت گرانش قوی آن کمی به سمت سیاهچاله خم می‌شود. در نتیجه ستارگانی که پشت سر سیاهچاله هستند، بیش از مقدار واقعی به آن نزدیک دیده می‌شوند. به این پدیده «عدسی گرانشی» می‌گوییم؛ زیرا سیاهچاله همانند یک عدسی، نور را خم می‌کند.

من با اندازه‌گیری فاصله این ستاره از سیاهچاله، و در اختیار داشتن جرم ستاره، توانستم جرم سیاهچاله را محاسبه کنم. جرم سیاهچاله‌ها بیش از سه برابر جرم خورشید است.

حالا من سقوط کاوشگر را کندتر از قبل می‌بینم. این یکی از نتیجه‌های نظریه «نسبیت خاص» اینشتین است: زمانی که جسمی با سرعت خیلی زیاد حرکت کند، ناظر ساکن حرکت آن را بسیار کند می‌بیند.

بالاخره کاوشگر به نزدیک‌ترین فاصله ممکن به سیاهچاله می‌رسد؛ فاصله‌ای که به آن «افق رویداد» گفته می‌شود. افق رویداد مرزی است که اگر جسمی آن را رد کند، دیگر نوری از آن به بیرون نمی‌رسد. سرعت کاوشگر هنگامی که به افق رویداد می‌رسد، تقریباً به اندازه سرعت نور می‌رسد. در این وضعیت، من مشاهده می‌کنم که سقوط کاوشگر متوقف شده و زمان دیگر برای آن نمی‌گذرد!

مواد در حال گردش به دور سیاهچاله تا دمای ۱۰۰ میلیون درجه سانتی‌گراد داغ می‌شوند! (دمای مرکز خورشید ۱۵ میلیون درجه است.) تحقیقات من روی این مواد نشان می‌دهد، مواد درون قرص برافزایشی، پرتوهای پراثرزی ایکس منتشر می‌کنند.

من هیچ راهی برای فهمیدن اینکه کاوشگر بعد از سقوط به سیاهچاله به کجا می‌رود، ندارم.

حال به اطلاعاتی که کاوشگر پیش از رسیدن به افق رویداد برایم فرستاده، مراجعه می‌کنم. نتیجه جالب است: هنگامی که زمان کاوشگر برای من بسیار کند می‌گذشت، خود کاوشگر زمان را به طور کاملاً عادی اندازه‌گیری کرده است. در واقع نظریه نسبیت خاص باعث شده است، اندازه‌گیری‌های ما از زمان با یکدیگر متفاوت باشد.



حرف و رنگ

پرسش

در آینه خود را که می بینم،
 هربار می پرسم
 از ما دو تا
 کی آن خودِ اصلی است؟
 من
 یا
 کسی که توی آینه است؟!

لعیا شیرازی

بی نام

گاه می ریزد دل با یک نگاه
 گاه سنگم، پر تحمل، سنگ سفت
 گاه بی نامم، صدایم کن نسیم
 گاه بی فصلم، صدایم کن درخت

گاه از خواره ها آبی ترم
 گاه از نقاره ها بی تاب تر
 گاه از هوشی که شب های سرم
 ماه می افتد در آن مهتاب تر

ای امام هشتم پروانه ها
 ای امام هشتم رنگین کمان
 ای امام هشتم فورشید و ماه
 ای امام هشتم هفت آسمان

با تو می ریزم شبیه آبشار
 با تو جاری می شوم مانند رود
 با تو برمی فیزم از جا مثل موج
 مثل یک سرچشمه می فوانم سرود

دعوتم کن، گرچه آهو نیستم
 مثل آهوها نمی گیرم قرار
 از هریم امن دستانت دل
 کمتر از آهو ندارد انتظار

سید حبیب نظاری



بین رنگ و حرف

گم شد م بین رنگ ها و حروف
لابه لای سؤال های بزرگ
پر زد م تا جواب های عمیب
دست در دست بال های بزرگ

لغظه ای کاوه بود م و کاووس
لغظه ای زیر آب اقیانوس
لغظه ای ماسه ای میان کویر
لغظه ای زیر سنگ های عبوس

با اتم های ریز فندید م
از دل ذره نور را پید م
رفتم از سطر سطر جنبش باد
راز باران و سبزه را دید م

بچه ها را به آسمان برد م
راه دوری از اضطراب شد م
در مسیر کمال فندید م
کاغذ گاهی کتاب شد م

معصومه مرادی



کار تو چگونه؟

کار رعد و برق چیست؟
خرق کار برف با تگرگ چیست؟

کار ماه

یاستاره در فضا

کار برگ چیست؟

فکر می کنی که کار گل فقط شکفتن است؟

کار من فقط،

شعر گفتن است؟!

کار آفتاب

ماه

رفتگر

درخت ، آب....

بی نهایت است.

کار تو چگونه؟

طیبه شامانی

بیشتر بخوانیم

نویسنده و تصویرگر: راشل ایگنوتوفسکی

مترجم: ماندانا فرهادیان

ناشر: انتشارات فاطمی

خرید اینترنتی: fatemi.ir

تلفن: ۰۲۱-۳۳۹۲۶۶۲۲

اول می خواستم بگویم این کتاب را حتماً دخترها بخوانند، ولی بعد فکر کردم و دیدم که همه باید بخوانند. به خاطر اینکه ذهن ما را شایعه ها و حرف های کلیشه ای پر کرده اند. مثلاً بعضی ها می گویند: «دخترها در ریاضی ضعیف هستند.» اما دیدیم که مریم میرزاخانی، به عنوان یک دختر ایرانی، چطور در ریاضیات پیشرفت کرد و

بالاترین جایزه ریاضیات در جهان (مدال فیلدز) را گرفت. واقعیت این است که علم و دانش مثل همه فضیلت های انسانی دیگر اصلاً زنانه و مردانه ندارد. هر انسانی که خلاقیت هایش را پرورش بدهد و به اندازه کافی تلاش کند، می تواند در علم موفق باشد. در این کتاب قصه زندگی ۵۰ پیشگام جسرور را می خوانید که با فکرشان بخشی از دنیا را تغییر دادند.



حساب زندگی

در مسیر مدرسه

از سپیده تا غروب

ایستاره بود

کودکی که آرزوی سبز او

در میان دست های کوپکش جوانه

کرده بود

گرچه او به مدرسه نرفته بود

در حساب زندگی پریمه های سفت

از کلاس کوه ها گرفته بود

زهر آقامیرزایی



اسم مسابقه هم کلی هیجان با خودش دارد. حالا فکر کنید در محله شما، یک عده نوجوان تصمیم می‌گیرند مسابقات فوتبال بین محلی راه بیندازند. راه هم می‌اندازند و اسمش را می‌گذارند: جام دوستی. ولی وقتی ماجراهایی پیش می‌آید که این جام دوستی تبدیل می‌شود به جام جهانی، آن وقت است که هیجانش هزار برابر می‌شود. لابد فکر می‌کنید: این یعنی چی؟! خب کتاب «جام جهانی در جوادیه» نوشته داوود امیریان (انتشارات قدیانی) را دارم به شما معرفی می‌کنم. احتمالاً خوشتان می‌آید وقتی بخوانید و ببینید که چه اتفاق‌های مهمی برای همان نوجوان‌ها که از شان گفتم، پیش می‌آید. مثلاً اینکه چطور در مسابقاتشان سروکله تیم‌های خارجی پیدا می‌شود (مثل برزیل، ایتالیا، کانادا و...) یا سرک کشیدن روزنامه، رادیو، تلویزیون و حتی برنامه نود (که حتماً خیلی‌های تان طرفدار پر و پا قرص هستند) در مسابقات و قصه این بچه‌ها.

بد نیست این تکه از داستان را هم بگویم: ماجرا جوری پیش می‌رود که دخترها هم اجازه پیدا می‌کنند، بین تماشاگرهای فوتبال باشند و مسابقات را از نزدیک ببینند. بعدش هم به فکر به راه انداختن مسابقه برای خودشان. این و خیلی از ماجراهای دیگر، یک جورهایی مربوط می‌شوند به سیاوش که شخصیت اصلی این رمان است. در طول قصه، سیاوش همراه دوستانش و همه نوجوان‌های تیم‌های دیگر، کارهای بزرگی می‌کنند...

همه این چیزها «جام جهانی در جوادیه» را به کتابی پر طرفدار تبدیل کرده. خب اگر این‌طور نبود که چندین بار تجدید چاپ نمی‌شد. اگر هم با مسابقات کتاب‌خوانی آشنایی داشته باشید، حتماً یادتان هست که «جام جهانی در جوادیه» از کتاب‌هایی بود که در برنامه خندوانه هم معرفی شد. حالا آن برنامه و مسابقه‌اش که تمام شد و رفت، ولی می‌خواهم بگویم که به نظر من کتاب قشنگی است.

جام جهانی در جوادیه



از بچگی کرم کتاب بودم. از همان کلاس اول ابتدایی که درس خواندن را شروع کردم. آن وقت‌ها کتاب‌ها مناسب ما نبود. بیشترشان عامه‌پسندهای ناچور بودند. مثلاً یک‌بار «امشب دختری می‌میرد» را خواندم. کتاب پر از سوز و گداز بود، سه روز تب کردم. یا کلاس سوم، «کویر» شریعتی را خواندم. یک هفته مریض شدم. برایم سنگین بود هضم کردنش. دست بزرگ‌ترها می‌دیدیم، ما هم می‌خواستیم ادایشان را در آوریم. ولی برایمان سنگین بودند. من تمام مجله‌های کودک و نوجوان را می‌خوانم. تا چند سال پیش که خواهرزاده‌هایم توی این سن بودند، باهاشان حرف می‌زدم تا ذائقه‌شان دستم بیاید. الان هم بچه‌های خودم هستند. امکان ندارد مدرسه‌ای مرا دعوت کند و نروم، با کله می‌روم. نوجوان‌ها بسیار باهوش‌اند. گاهی نکته‌های دقیقی درباره کتاب‌هایم می‌گویند و اشتباهاتم را پیدا می‌کنند. به هر حال سعی می‌کنم این نخ ارتباط پاره نشود. همیشه با لذت کتاب می‌خوانم. اگر کتابی خنده‌دار باشد، قهقهه می‌زنم. دست خودم هم نیست.



🏆 **محمد رضا بایرامی** (نویسنده)، درباره کتاب «جام جهانی در جوادیه» می‌گوید: «عمده‌ترین نکته، تجربه‌های خاص زندگی امیریان است که بر کار او تأثیر گذاشته است. او تجربه زندگی در شهرهای مختلف و حتی خارج از کشور را داشته است. بنابراین به واسطه تجربه‌های زیادی که داشته، ذره ذره اندوخته‌هایش را خرج نمی‌کند. سایر نویسندگان ممکن است از یک تجربه کوچک پانصد صفحه داستان بنویسند، ولی امیریان شجاعانه و روان تجربیاتش را خرج می‌کند و در جای جای داستان می‌آورد. او زبان مخاطب را خوب می‌داند. به طور کلی داستان بلند نوجوان، قبل از انقلاب وجود نداشته و اگر هم بوده، صرفاً ترجمهٔ رمان‌های خارجی بوده است. بعد از انقلاب خوش‌بختانه نویسندگان پا به این عرصه گذاشتند و آثار قابل تأملی ارائه شدند.»



🏆 خیلی خوب می‌شود اگر نویسنده باشی و زندگی‌ت هم طوری رقم بخورد که کمک کند به نوشتنت؛ یعنی یک زندگی پر از سفر. داوود امیریان، سال ۱۳۴۹ در کرمان به دنیا آمد. اما پدرش آذری بود. در جایی خواندم که خودش از مسافرت‌های زیاد پدرش یاد می‌کرد و جالب اینکه گفته بودند، هر کدام از خواهر و برادرهایشان اهل یک شهر هستند. در نهایت، سال ۱۳۶۱ به تهران می‌آیند.



وقتی امیریان ۱۰ سال دارد، جنگ شروع می‌شود. او سال ۱۳۶۴ به جبهه می‌رود. خودتان حساب کنید، ببینید چند سالش بوده... این طوری می‌شود که تجربه جنگ هم اضافه می‌شود به دیگر تجربه‌های زیستی‌اش که به کمک همهٔ آن‌ها توانسته کلی کتاب بنویسد و کلی جایزه ببرد؛ کتاب‌هایی مثل فرزندان ایرانیم، رفاقت به سبک تانک، دوستان خداحافظی نمی‌کنند، داستان بهنام، جام جهانی در جوادیه، گردان قاطرچی‌ها و... در کلام امیریان طنز وجود دارد؛ حتی در بعضی از نوشته‌هایش که مربوط به جنگ است. مثلاً همین گردان قاطرچی‌ها، روایتی طنز آمیز دارد. او تا حالا بیشتر از ۲۶ کتاب منتشر کرده است.



سارا شجاعی

درسی در مطب

وقتی دراز کشیدم و سوزن آمپول فرو شد توی پایم، آن قدر دردم گرفت که دستم بی اختیار رفت روی شلنگ سرم تخت جلوی ام و همه دم و دستگاه سرمش را کشیدم پایین. ظرف سرم محکم خورد توی سر پیرمرد بیچاره‌ای که روی تخت کناری ام بود. صدای ناله اش که بلند شد، سوزن از پایم بیرون آمده بود. پرستاری که آمپولم زد، پنبه‌ای را جای زخم آمپول گذاشت و بعدش هم گفت: «خاک بر سرت!»

دستم را دراز کردم و پنبه را از جای زخم برداشتم تا روی زمین نیفتد. یکهو دیدم پنبه خونی توی دستم، دارد نگاه می کند توی چشم‌هایم. پرستار اگر می دانست به دیدن خون حساسیت دارم، هرگز مرا با آن پنبه خونی تنها نمی گذاشت. قندم هم افتاده بود، دست و پایم می لرزید. برای همین وقتی خواستم از تخت بیایم پایین، طوری افتادم که تخت هم با من آمد. من و تخت و پنبه خونی هر سه تا ولو شدیم کف اتاق درمانگاه. صدای فریاد هر دو تا پرستار توی اتاق بلند شد و بعدش یکی شان به طرفم آمد تا بلندم کند و بیندازدم بیرون. همان طور که پرستار داشت مرا می کشید، آن طرف اتاق پسری جوان را دیدم که داشت دستش را با آرامش باز و بسته می کرد تا خودش بیاید بیرون و برود توی کیسه‌ای که آنجا آویز بود. داشت خون می داد برای مریض‌های کلیوی. وقتی نگاهش کردم، چشم‌هایش را باز کرد و لبخند زد به من. چقدر فرق داشتیم ما توی آن لحظه.

یاد روزی افتادم که وقتی با پدرم رفته بودیم سر خاک بابابزرگم، از پدرم پرسیدم: «فداکاری یعنی چی دقیقاً؟ چطور می شود مثلاً بابایتان خودش با پای خودش رفته جایی که می دانسته زخمی می شود و بعدش هم شهید؟»

بابا که جوابم را نداد. حالا توی اتاق درمانگاه هم پرستار یکی کوباند تخت پشتم و وقتی داشت در را به رویم می بست گفت: «به کوچولو مغز...»

زیاد متوجه منظورش نشدم، چون داشتم به این فکر می کردم که من به خاطر چند قطره خون بساط درمانگاه را به هم ریخته بودم و آنجا کسی بود که داشت با آرامش و لبخند صد برابر آن چند قطره خون را می داد تا یکی دیگر، یک جای دیگر، زنده بماند.

اکرم کشایی

مسافران یک اتوبوس

إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ

خداوند نسبت به مردم دلسوز و مهربان است

(بقره/۱۴۳)

ما مثل مسافران یک اتوبوسیم که همه با هم از خیابان مهربانی توجور می کنیم.

ما مثل شکوفه‌های درخت گیلاسیم که با خورشید محبت تو در بهار شکفته می شویم.

ما مثل پرنده‌های روی سیم‌های برق هستیم. دست‌های مهربان تو در زمستان برایمان توی برف‌ها دانه می ریزد. ما دست‌های تو را نمی بینیم و دانه‌ها را یکی یکی از روی زمین پیدامی کنیم.

ما مثل قطره‌های آب رودخانه‌ایم، تو مواظبمان هستی تا به دریا برسیم.

ما مثل رشته کوهی تنها دور از شهر و روستاییم، تو پرنده‌ها را می فرستی تا برایمان آواز بخوانند.

چه خوب است، چه خوب است که ما تو را داریم...
چه خوب است که امروز این آیه را در قرآن پیدا کردم:
«خداوند نسبت به مردم دلسوز و مهربان است.»

کتانی‌های سفید گلی

بعد شروع به شمردن کردم: «ده... نه...» هرچه از عددها کم‌تر می‌شد، سریع‌تر می‌دویدم. «هشت... هفت...» باید تا شماره یک به خانه می‌رسیدم. «شش... پنج...» باران تندتر شده بود. صدای ریزش آن نمی‌گذاشت بفهمم پاهایی پشت سرم می‌آیند یا نه. «چهار...» کلمه‌های چهارقل توی ذهنم می‌چرخیدند. «سه...» فقط چند قدم دیگر. «دو...» صدای قلبم را می‌شنیدم. «یک...» زنگ در را زدم. مامان در را زد و پریدم تو. با عجله در را بستم. چند ثانیه به دیوار تکیه دادم و نفس‌های عمیق کشیدم. پاهایم درد می‌کردند. چطور با آن همه خستگی تمام راه را دویدم؟ احساس می‌کردم خدا این قدرت را به پاهایم داده بود. ناخودآگاه لبخند زدم. حالم که جا آمد، از پله‌ها بالا رفتم. وقتی داشتم کفش‌هایم را درمی‌آوردم، خنده‌ام گرفت. یک ربع خواب بیشتر؟! کتانی‌هایم به یک ساعت حمام نیاز داشتند!

بعد از ساعت‌ها کار کردن روی پروژه در مدرسه، وسایلم را جمع کردم و به راه افتادم. می‌دانستم باید از خیابان اصلی برگردم، اما آن قدر خسته بودم که گفتم: «بی‌خیال، همین‌یه باره.» خیابان اصلی راه را طولانی می‌کرد. اما یک مسیر میان‌بر هم وجود داشت. البته به خودی خود بد نبود، ولی وقتی هوا تاریک می‌شد باید احتیاط می‌کردم. باران تندی می‌بارید. مسیر میان‌بر که از بین زمین‌های خاکی می‌گذشت، گل شده بود. تمام طول راه داشتم به این فکر می‌کردم که وقتی به خانه برسم، یک دل سیر می‌خواهم. احساس پیروزی می‌کردم وقتی می‌دیدم راه را کوتاه کرده‌ام و حالا یک ربع بیشتر می‌توانم بخوابم. یک ربع برای خودش زمان باارزشی است، وقتی پای خوابیدن در میان باشد.

داشتم با خودم همین فکرها را می‌کردم که یکدفعه احساس کردم کسی پشت سرم می‌آید. به دور و بر نگاه کردم. کسی نزدیکم نبود. گفتم: «جز تو کی از اینجا می‌یاد؟» ته دلم خالی شده بود. جرئت نداشتم برگردم و پشت سرم را نگاه کنم. سعی کردم ترس را کنار بگذارم و درست فکر کنم:

- واقعاً کسی هست؟ صدای پاهاش که نمی‌یاد.
- خب اگه قرار بود صدایی بیاد، روی زمین گلی که شنیده نمی‌شد.

قدم‌هایم را تند کردم. احساس کردم او هم قدم‌هایش را تندتر کرده است. به خودم گفتم: «دیوونه، نباید تند بری. این جور می‌فهمه که فهمیدی دنبالت.»

- خب یواشم برم خطرناکه.
یاد حرف مامان افتادم. می‌گفت اگر فکر کردی خطری وجود دارد چهارقل بخوان. توی دلم تندتند چهارقل خواندم. یک‌بار، دوبار، نمی‌دانم چند بار شد. همین‌طور پشت هم می‌خواندم. کلمه‌هایش ته دلم را محکم می‌کرد. قدم‌هایم را محکم‌تر برداشتم. بعد تمام تمرکز را روی دویدن گذاشتم. «باید بدویی. این جور بهتره.» و یکدفعه دویدم. از زمین خاکی گذشتم و وارد خیابان اصلی شدم. دیگر راهی تا خانه نبود. باید همچنان می‌دویدم.

- بهتر نیست پشت سرت رو نگاه کنی؟
- نه، باید بدویی.

مثل وقت‌هایی که توی دردرس می‌افتادم، به خدا قول دادم اگر از این شرایط نجاتم بدهد، دیگر از این مسیر نیایم.



یکی از مهم ترین دشمنان چوب «موریانه» است که چوب برایش منبع تغذیه به حساب می آید. اگر در اثر ضربه به چوب، صدایی شبیه چوب توخالی شنیدید، بدانید که احتمالاً موریانه ها آن را به این روز انداخته اند.

خانواده چوبی

نامش چوب است. بافت سفت و محکمی که در دور و اطرافت زیاد می بینی. از مدرسه و کتابخانه گرفته تا رستوران ها و خانه ها. چوب خانواده بسیار متنوع و بزرگی دارد، اما در عین حال که همگی چوب هستند، با اسم خاصی از یکدیگر جدا می شوند؛ مثل چوب صندل، افرا، گردو، راش و ... این اسم های خاص در واقع نام همان درختانی است که چوب ها قبل از بریده شدن، شاخه و تنه آن درختان را تشکیل می دادند. انواع چوب از لحاظ رنگ، نوع بافت، عطر و بو و کاربردشان در صنعت از یکدیگر جدا می شوند. برای نمونه، نوعی از چوب به نام «ملج» به دلیل زیبایی و خوش نقش بودن، با رنگ قهوه ای مایل به قرمز، جهت تزئینات و ساخت نرده ها و پایه های میلمان به کار می رود. یا از چوب «صندل» به دلیل عطر خوش آن در ساخت صنایع دستی مثل بادبزن های تزئینی استفاده می شود. به علاوه، روغن چوب صندل خواص دارویی و درمانی دارد که کشورهایی مثل چین و هند از آن استفاده می کنند.

«آبنوس» نام دیگری از انواع چوب های کمیاب و گران است که در ساخت پیانو به کار می رود. نوعی دیگری از چوب «نئوپان» است که به دست انسان ساخته می شود و به صورت طبیعی در طبیعت وجود ندارد. نئوپان از فشرده شدن خرده چوب، تراشه های چوب بری یا خاک اره به همراه چسب تهیه می شود و دارای مقاومت کمتر و قیمت ارزان تری نسبت به چوب های طبیعی است. از نئوپان در کابینت سازی، ساخت کمد، انواع، قفسه و ... استفاده می شود.

اگر به تنه درختان پس از بریده شدن نگاه کنید، حلقه های گردی را می بینید. درخت در هر سال یک حلقه دو رنگ تشکیل می دهد (رنگ روشن آن مربوط به بهار و رنگ تیره آن مربوط به تابستان). با شمارش تعداد حلقه ها می شود سن درختان را محاسبه کرد.

نگرانی جدی امروز در طبیعت، قطع بی رویه درختان به دست انسان هاست. انسان با قطع درختان در مقیاس وسیع، نه تنها باعث افزایش گاز کربن دی اکسید و در نتیجه گرم تر شدن کره زمین می شود، بلکه با از بین بردن جنگل ها، بسیاری از گونه های گیاهی و جانوری را نابود می کند. اما بسیاری از دانش آموزان و دیگران هستند که با صرفه جویی در مصرف کاغذ، به عنوان محصولی که از چوب درختان به دست می آید، نقشی مهمی در کمتر قطع شدن درختان و حفظ محیط زیست دارند.

*پی نوشت

موریانه نوعی حشره است که به صورت کلونی (گروهی) زندگی می کند.

ضد زنگ

زیر نظر علیرضا لبش
تصویرگر: محمدرضا اکبری
تصویرگر صفات: مهدی صادقی

مجید صابری نژاد - محمود علیراد

کتاب بازی



• انتخاب و گردآوری: لیلا جلیلی



سلمانی و الاغ!

مردی دهاتی می‌خواست سرش را بتراشد و در ده خودشان آرایشگر نبود. ناچار با الاغ به ده مهاور رفت، افسار الاغ خود را به درخت بست، وزیر دست سلمانی نشست. ولی مرد سلمانی موقع تراشیدن سر او مرتب سرش را فون می‌انداخت و دهاتی بیچاره از شدت سوزش، اشک در چشمش حلقه زده بود. در این اثنا الاغ، مرد سلمانی با سادگی از دهاتی پرسید: «چرا الاغ شما را تراش کرد؟»
مرد دهاتی گفت: «بیچاره الاغ خیال کرد که شما بعد از من می‌خواهید سر او را بتراشید!»



فاصله عقل و ابله‌ی!

می‌گویند: روزی ولتر، فیلسوف فرانسوی، در مجلسی دعوت داشت، و همین که کرد میز غذا فوری اجتماع کردند، جوان پرگویی در برابر ولتر قرار گرفت که از آغاز مجلس همه را از پرگویی و گفته‌های باطل و بیهوده فویش هسته کرده بود.
ولتر از پرگویی او به جان آمده بود، ولی نمی‌دانست چه کند تا دهان آن جوان یاوگه‌گو را ببندد. ناگهان جوان از او پرسید:
« راستی بفرمایید بینم فاصله بین عقل شرفمند و عقل آدم ابله چه اندازه است؟ »
ولتر بی‌درنگ جواب داد: « کاملاً به اندازه این میزی است که میان من و شما قرار دارد! »
جوان از این پاسخ حکیمانه چنان شرمند شد که دیگر تا آخر مجلس دم نزد!



من و توئی!

آورده‌اند که گرگی و شتری خانه یکی شدند و قرار گذاشتند که از آن پس جدایی از میان برداشته شود. دو خانواده یکی به شمار آیند و بین کودکان آن‌ها تفاوتی نباشد. روزی شتر برای تلاش معاش به صحرای رفت و گرگ یکی از بچه‌های او را خورد و به گوشه‌ای فرید.
بچه‌هایمان نیست!

شتر بیچاره نگران شد و پرسید: « یکی از بچه‌های من یا بچه‌های تو؟ »
گرگ گفت: « رفیق باز هم من و توئی کردی؟ یکی از آن پا پهن‌ها! »

لطیفه‌های خارجی

خر صمه، حبیب یوسف زاده

پسری کمی آن ور تر از مادر بزرگش دعا می‌کرد: «فدایا یک دوپه‌رته دنده‌ای قشنگ برسان! فدایا لطفاً کیف ابزار و قمقمه هم داشته باش، با یک بوق شیپوری و پیراغ جلو و عقب!»
فواهرش گفت: «اگر یواش هم دعا کنی، فرا صدایت را می‌شنود.»
پسر جواب داد: از فرا مطمئنم، اما گوش‌های مادر بزرگ کمی سنگین است!



فیبست؟

یک نفر داوطلب شغل «سوزن‌بانی» در شرکت راه‌آهن شده بود. مسئول استقرا ۳۱ فواست او را با این سوال امتحان کند: اگر یک قطار معمولی با سرعت ۱۰۰ کیلومتر در ساعت از شرق به غرب در حرکت باشد و روی همان ریل یک قطار سریع‌السیر با سرعت ۹۰ کیلومتر از غرب به شرق برود، شما چه کار می‌کنید؟
 - فوری زنگ می‌زنم و داش کوه‌کم بیاورا
 - مگر داش داشت به کارهای راه‌آهن وارد است؟
 - فیر، تا حالا از نزدیک تماشا کردم قطار نریر ۱۵

فیرنگار: آقای رئیس از موفقیت شما در بانک‌داری فیبست؟
رئیس: تصدیم درست.
فیرنگار: بطور به تصدیم درست می‌رسید؟
رئیس: با کسب تجربه.
فیرنگار: تجربه را بطور به دست می‌آورید؟
رئیس: با تصدیم غلطاً



پسر: مادر، امروز در امتحانات ۲۰ اگر فقط
مادر: آفرین، در چه درسی؟
پسر: در دو تا درس، در ریاضی ۱۲ گر فتم، در دیکته ۸ شد ۱۴





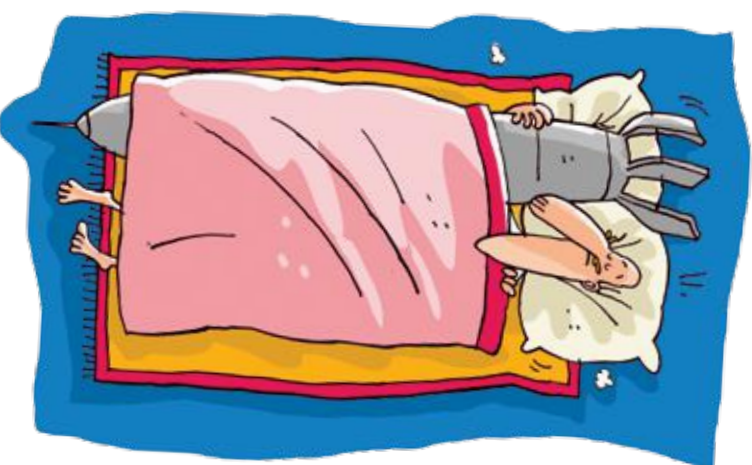
هواپیما بیگین

• حسین خامی مساعی

انرافت و هواپیمايي را دير كه به اندازه يك نقطه معلوم بود. بعد طوري كه همه بشنوند، گفت: «آخرين مرتضی، تو قبلي باهوش و زرگي، خوب پيراش كردي»
بعد از چند لحظه، يعقراقا، همسايه بغل رستي، آمد و درهاي كه به آسمان نگاه مي كرد، گفت: «هاج فرخا هاج فرخا او ناهاش! هواپيما او ناهاش!»
آقايون با پوزخند معني دراي گفت: «اون رو كه مرتضی ما قبلي وقت پيش دريها!»
يعقراقا گفت: «رست بردار هاج فرخا اين يكي همين الان اومد، بطور ممكنه مرتضی ديره باشه!»
فلاسه پرومخت بين آقايون و يعقراقا بالا گرفت. هيچ كدام كو تا نه نمی آمدند. طولي نگشيد كه توپ هاي فدرهايي مثل هميشه به سمت هواپيماهاي دشمن شروع به شليك كردند. همسايه ها هراسان و بي حرف هر طرف مي رفتند. تنها كساني كه يك ذره هم تكان نخورده بودند، آقايون و يعقراقا بودند كه هنوز سفت مشغول جرومخت بودند.
بعد از هر دو نيم ساعت و نهيست سفير اعلام شد و همه با در قاموشي فرو رفت. هيچ هدايي نبود غير از هدايي غير زدن هاي آقايون: «مرگذره فقاوت نمی گشاه هواپيما را، مرتضی فورمون اول ديره، با زور می خواد به اسم فرخش بزنا آفه آرام چي كه به ايندا!»

بود
آقايون كه آرام نترس و قوی هيكلی بود و دوستان باستاني كراش توی كور زو، فانه به سبيلش قسم می خوردند، سفارش كرده بود، هتي اگر بمب مستقيم به فانه ما خورد، تخت هيچ شرايطی حق نداريم بياراش كنيم. می گفت: «عمر رست فراست، تا ايل آرام تر سر اتفاقي نمی افتد.» فلاسه، با افتخار زم آقايون مثل قمر از خواب پرید و در آن تاریکی فكر كرد سقف روی سرش فراب شده برای همین شروع كرد به فوازتن شورا تين؛ «اشهد ان لاله الله و اشهد ان ممما رسول الله؛ فرايا ما را بيايمز.» با شيرين اين حرف ها، اين بار من فيال كردم بالايی سر آقايون آمده و با تمام ويژر بيع زدم، آقايون همين كه متوجه شد اين من بودم كه روی سرش فراب شده ام، فریلا زد: «چه فبره غلام! اينجا چه غلطي می کنی؟...»
آقايون كه ديگر فورا ب از سرش پريده بود، تابی به ابرو هایش دار و بلند شد بيند توی لوجه چه فبر شده. تعارای از همسايه رل زره بودند به آسمان و دنبال هواپيمايي فغانده دشمن می گشيدند. دراش مرتضی هم كه به آسمان پشتم رفته بود، بگذر فعه با هيمن رو كرد به آقايون و گفت:
« او ناهاش او ناهاش! »
آقايون به نقطه ای كه مرتضی اشاره می كرد، نگاهي

ساعت دو نيمه شب با هدايي پريشان كننده آژير قرمز از فورا ب پريدم، هراسان و كور مال توی اتاق كوچه مان كه آقايون و دراش مرتضی هم در آن فواييده بودند، دنبال در اتاق گشتم. بلا فره دستگیره را پيدا كردم، اما از بس هول شده بودم، سرم شترق خورد به ننگه پنجره چوبي و تلو تلو خوردم و آوار شدم، روی سر آقايون كه نگر پنجره فواييده





قسم خورها

مسید حسن صفاری (ناخدا)

دانشمندان گروه تحقیقاتی سفینه فضایی ما به تازگی دریافته‌اند که اکثر موهورات هوشمند ساکن سومین سیاره منظومه خورشیدی آلوده به ویروس بسیار خطرناک به نام «دوغ هستر» از علائم ظاهری این بیماری می‌توان گفت که «دوغ هیچ گونه شاخ و دمی ندارد و با چشم قابل رؤیت نیست اما معمولاً دور زیادی تولید می‌کند که قبل از هر چیزی در چشم شش بیمار می‌رود»

موهورات مبتلا به «دوغ معمولاً سعی می‌کنند حقایق را وارونه جلوه داده و از این طریق سایر موهورات هم نوع خود را بفریبند»

در مطالعات عمیقی که بر روی موهورات ساکن در لکه‌کشان راه شیری انجام شد، به این نتیجه رسیدیم که به دلیل عدم دسترسی انسان به سایر سیارات قابل سکونت، این بیماری هنوز در جهان پخش نشده است و انسان‌ها تنها «دوغکوهی جهان خلقت» می‌باشند.

انسان‌ها کمی برای اثبات این که حرف‌هایشان «دوغ نیست» از یک نوع فوراکلی مهاری به نام «قسم استغاره» می‌کنند، به این صورت که با خوردن آن به شش مقابل اثبات می‌شود که گفته‌ها عین حقیقت بوده است، در غیر این صورت شپوره‌ها حاکی از آن است که خوردن «قسم دوغ» می‌تواند انسان را تبدیل به سوسک کند.

سوسک شش‌پاره پنرش آخور و بی‌مغزی است که به راحتی با کوبیدن یک تکه شهاب سنگ آسمانی بر روی آن قابل کشته شدن است.

از آزمایشی که انسان‌های «دوغکو» موهورات بسیار خطرناکی هستند، دانشمندان سفینه فضایی ما در

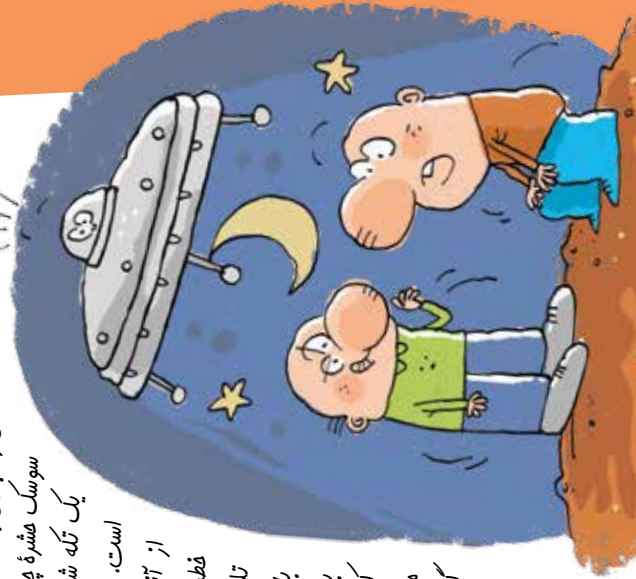
تلاش هستند تا قبل از شیوع این بیماری در جهان، با فورانن مقلاری قسم به «دوغکوهی ساکن

بر روی کره زمین، آن‌ها را تبدیل به سوسک

کرده و جهان هستی را برای همیشه از شر این

موهورات خطرناک خلاص کنند.

گزارش دوم از هفته‌س و پنجاه و یکمین سیاره لکه‌کشان راه شیری، معروف به زمین.



بزنج به تخته

صابر قدیمی



تفته پاکن به دیوار: به به، بزنج به تفته! رنگ پرید فیلی بوتون می‌یاد.

تفته: من نمی‌دونم چه هیزم تری به تو فروغتم که هی دوست داری منو بزنی یا پاک کنی! مریضی مگه؟

تفته پاکن: من پول می‌گیرم که تو رو پاک کنم. می‌خوای به جاش بتراشمت؟

دیوار: یه کم آروم‌تر. یکی صداتونو می‌شنوه‌ها. با هم مهربون باشید. کل سال تمصیلی دو روزه،

نصفش که به فاطر آلودگی هوا تعطیله.

تفته پاکن: روام به شما دیوار جان! این تفته یه تفته‌اش کماه انگار من برای خود شیرینی

می‌پاکمش؛ فب تفته جان می‌خوای تو بیای منو پاک کنی عسیسم؟

تفته: هه هه! وقتی به بچه‌ها گفتم به جای تو با دستمال کاغذی پاکم کنند، هالیت می‌شه!

تفته: (دراش داری اشتباه می‌زنی! بگوا سال تموم می‌شه و روسپاهیش می‌مونه

واسه تفته سیاه.

تفته: من که سپیدم.

تفته پاکن: به لطف منه که سپیدی. وقتی «بگه پاکت نکردم» انقدر روت

نوشتن که سیاه و کبود شدی، می‌فهمی!

دیوار: بر فر سیاه شیطون لعنت! تا رو سرتون فراب نشدم، حال ما رو فراب تر نکنید.

ساکت باشید بچه‌ها دارن میان تو کلاس.



لایچی به رونالدو

علیرضا لبشت

زندگ
تکنولوژی

مهرداد:

بچه‌ها آکه به پراخ چارو پیرا کنیدر و غولش به آرزو تون رو برآورده کنه، دوست دارید به جای مدرسه رفتن چی کار کنید؟

فرهاد:

من دوست دارم، صبح تا شب توی گیم نت باشم، پلی استیشن بازی کنم.

شیرام:

من دوست دارم توی ساندریوپی فری کثیف باشم، صبح تا شب ساندریوچ سوسیس و کالباس بفورم.

کامران:

دوست دارم صبح تا شب برم سینما، فیلمای باهال و بزین بزین ببینم.

سعید:

من می‌فوام توی رفت فوایم باشم، یه دل سیر بفوایم.

حمید:

من دلم می‌فواد برم کتابخونه صبح تا شب کتابای داستان بفونم.

سپیل:

من آرزو دارم همیشه توی سفر باشم و همه جاهای زیبای روی کره زمین رو ببینم.

سامان:

من فیلی دوست دارم صبح تا شب توی باشگاه باشم و تمرین کنم و کولاج بشم. بعد به بقیه که میان باشگاه بگم: داداچ داری اشتبا می زنی.

محسن:

من می‌فوام انقدر فوتبال بازی کنم که به تیم ملی دعوت بشم و توی جام جهانی به رونالدو لایی بزینم.

مسعود:

من می‌فوام کلاً زیر دوش آب باشم و آواز بفونم.

کامران:

مهرداد تو فودت دوست داری چی کار کنی؟

مهرداد:

من آرزو می‌کنم همه شما برگردید سر کلاس و با هم درس بفونیم و صبح تا شب امتحان شفاهی و کتبی بدیم و بهمون فوش بگذره.

سامان:

لوس بی مزه!



شگفت انگیزناک‌ها

برج کج پیزا



حدود ۱۰۰۰ سال پیش مردم شهر «پیزای ایتالیا» تصمیم گرفتند برای خودشان برجی بسازند و بر فراز آن برج، ساعت و ناقوس کار بگذارند. اما از همان ابتدای مراحل ساخت، این سازه شروع به کج شدن کرد. سازندگان کوتاه نیامدند و با ادامه کار همان معماری که فشت اول را کج نهاده بود، قصد داشتند تا «ثریا» این برج را بالا ببرند. بالاخره بعد از ۲۰۰ سال بی‌فیال شدن و نتیجه سه قرن تلاششان همین برج کجی شد که سالی دو و نیم سانتی‌متر هم کج‌تر می‌شود! مققان پیش بینی کرده‌اند که برج پیزا ۱۰ سال دیگر به یکباره فرو خواهد ریفت. پس عزیزان سعی کنید جوری برنامه ریزی کنید که ۱۰ سال دیگر دور و بر برج پیزا نباشید! از ما گفتن بود!

جنگ جویان عقاب طلایی

جنگ جویان عقاب طلایی نام قبیله‌ای در مغولستان است که در این عصر فناوری به صورت بدوی زندگی می‌کنند و مهم‌ترین کارشان شکار گورگ است و لباسشان را از پوست گورگ درست می‌کنند! ما ضرب المثل «گورگ در پوستین میش» را شنیده بودیم، ولی آدم‌هایی در پوستین گورگ ندیده بودیم که دریم! فاصله این‌ها نه تکلیفشان با خودشان روشن است و نه با ضرب المثل‌های ما! هر پسری که موفق به شکار گورگ بشود نشان عقاب طلایی دریافت می‌کند و در سن ۱۳ سالگی که نوجوانان ما به دنبال کتاب‌های کمک‌درسی و کلاس‌های تقویتی هستند، پسران این قبیله به دنبال شکار گورگ می‌روند تا پوستش را بکنند و از پوستش لباس بوزند و بپوشند و از مسئولان ذی‌ربط نشان عقاب طلایی بگیرند. چون تنها شرط قبیله برای اینکه پسران را عضو بالغی از قبیله به حساب بیاورند، همین شکار کردن گورگ در ۱۳ سالگی است. دریافت نشان عقاب طلایی هم در حکم کارت ملی برای پسران این قبیله است!



جنگ گوجه فرنگی

«جنگ گوجه فرنگی» نام جشنواره‌ای است که تابستان هر سال در «شهر والنسیای اسپانیا» برگزار می‌شود، که در این جشنواره عده زیادی دور هم جمع می‌شوند و حدود ۱۰۰ تن گوجه فرنگی را به سر و صورت یکدیگر می‌کوبند و کیف می‌کنند! جالب‌تر اینکه عده‌ای آدم بی‌کار هم از سراسر جهان خود را به این جشنواره فرهنگی می‌رسانند تا در این زد و خورد گوجه‌ای سهیم باشند!

البته اگر اسپانیایی‌ها می‌دانستند که ما می‌توانیم با ۱۰۰ تن گوجه فرنگی، امدت یک سال کشورمان را تأمین کنیم، جشنواره را تعطیل می‌کردند و گوجه فرنگی‌هایشان را به ما می‌فروفتند!

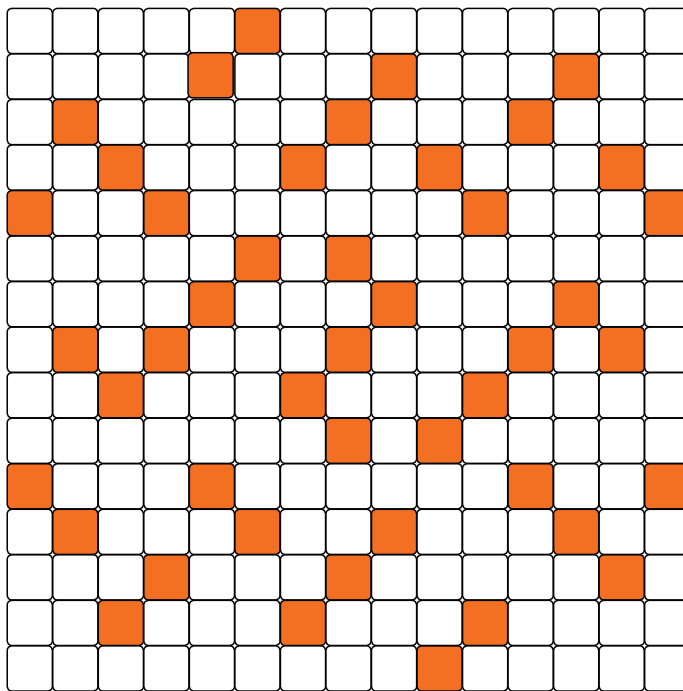
زیباله سازها

روح انچه احمدی
تصویرگر: مجید صابری خنّاد



این جدول به طور کامل حل شده، اما به قطعه‌های کوچک تبدیل شده است. شما باید بر اساس شرح یک طرف از جدول که در اختیارتان هست، آن را کامل کنید. به عنوان راهنمایی خوب است بدانید که شکل خانه‌های سیاه جدول به صورت قرینه است و این در یافتن شکل جدول به شما کمک می‌کند.

ف	ا	س	ا	ن	س	ا	ن	ج
ا	م	ن	ه	ن	ب	ر	ل	ب
ر	ا	ی	ش	ب	ل	ا	م	ب
و	ا	ن	ز	ا	ب	ب	م	ش
ت	د	س	م	س	ا	ر	ک	ت
ا	ا	ر	د	ا	ر	و	س	ی



- ### افقی
- از آثار تاریخی و دیدنی‌های اصفهان - پایتخت بلغارستان.
 - بهره و نصیب - گلی خوش بو - از محصولات زنبور در کندو - آزادکننده بنده و رها کننده آب.
 - چاره‌اش درمان است - زنگ بزرگ بر گردن چهارپایان - نوعی فهرست.
 - کشتی جنگی - میوه‌ای خورشتی - یک به زبان آذری - اتمسفر زمین.
 - سرمایه جاودانی - مثلث معروف دلهره و خطرناک در بخشی از کره زمین - در مصرف آن باید صرفه جویی کنیم.
 - از ماهی‌های خوراکی - فراموشی.
 - دریا - سگ به زبان عربی - از رنگ‌های روشن - مقابل جمع.
 - مقام نقره در مسابقات - در مقابل حاشیه می‌آید.
 - زین و برگ اسب - وسیله‌ای در کار نخریسی - مقابل باخت - عضوی در بدن برخی جانوران.
 - دشنام - داخلی ترین پرده محافظ مغز.
 - آخرین عدد یک رقمی - نمادین - ماه پرتاب کردنی.
 - تازه رو و خوش برخورد - قالی را روی آن می‌بافند.
 - شهری که ارگ آن در استان کرمان معروف است - سازمان جاسوسی آمریکا.
 - از وسایل روشنایی که در قدیم بسیار کاربرد داشت - رنگ آسمانی - خزنده گزنده.
 - نشانه - از سبزی‌های غده‌ای - رفیق - رطوبت.
 - دوستان - عمل تجزیه شیمیایی به وسیله برق.

ن	ب	م	ا	م	ی	ج	و	ر	ن	ا
ا	ک	م	ن	ه	ر	ب	ا	س	ی	ب
ر	ش	ل	ی	ت	ا	ی	ا	ر	م	ر
و	ا	ک	ل	ب	ب	ی	ر	ب	ه	ا
ب	ر	د	و	د	ا	م	م	م	و	م
ا	ه	ق	د	س	ن	ع	ل	ا	و	ک
ن	ج	م	م	ا	ن	ب	ا	ن	ف	ر
س	ا	ت	ن	ح	ظ	م	و	ی	ا	ا
ر	د	ب	ر	د	ر	ا	ا	م	د	ا

یادگار شجاعان

سرزمین ایران، با قدمت چند هزار ساله، تاریخ پرفراز و نشیبی را پشت سر گذاشته است تا امروز این چنین آرام و ایمن در اختیار ما قرار بگیرد. سلسله‌های پادشاهی و حکومت‌های دیکتاتور و مستبد هر یک سهمی در اداره ایران و ظلم به مردم برای بقای خود داشته‌اند. مردم اما به تدریج آگاه شدند و از سال ۱۲۸۳ شمسی و با شروع جنبش مشروطیت، به‌طور رسمی و سازمان‌یافته با حاکمان مستبد مبارزه کردند. این اعتراضات خودجوش مردمی حدود ۷۰ سال ادامه داشتند و در نهایت به وقوع انقلاب اسلامی و اخراج شاه پهلوی از ایران منجر شدند. اما اوج مبارزات مسلحانه مردم ایران به هشت سال دفاع مقدس در برابر رژیم متجاوز عراق مربوط می‌شود. دورانی که برای ما یادآور رشادت‌ها و از جان گذشتگی دلیرمردانی است که آرامش و آسایش امروز ما مدیون قهرمانی‌های آن‌هاست. در این شماره شما را با تعدادی از موزه‌های نظامی و جنگی در شهرهای ایران آشنا می‌کنیم.

باغ موزه نظامی عقیف آباد شیراز

اگر دوست دارید هم موزه گردی کنید و هم طبیعت گردی، باغ موزه نظامی عقیف آباد یکی از بهترین پیشنهادها است. این باغ موزه دو بخش دارد: موزه اسلحه و موزه عبرت. موزه اسلحه در زیرزمین عمارت قرار گرفته است و در آن سلاح‌های مظفرالدین شاه، رضا خان و محمدرضا پهلوی به نمایش گذاشته شده‌اند.

نشانی: شیراز، انتهای خیابان عقیف آباد، باغ گلشن (عقیف آباد)

روزهای بازدید، هر روز ۸:۳۰ تا ۱۳ و ۱۵:۳۰ تا ۱۸

هزینه: ۲۵۰۰ تومان

موزه شهدای اصفهان

وقتی صحبت از شهدا می‌شود، خیلی‌ها فوراً یاد شهدای هشت سال دفاع مقدس می‌افتند. غافل از آنکه بخشی از شهدای اصفهان، مربوط به دوران انقلاب هستند. در موزه شهدای اصفهان، هم با شهدای انقلاب اسلامی آشنا می‌شوید و هم با شهدای جنگ تحمیلی. بخش دیگری از این موزه نیز به شهدای صنف‌های گوناگون در جنگ، همانند پزشکان، هنرمندان، ورزشکاران و ... اختصاص دارد.

نشانی: اصفهان، خیابان شمس آبادی، جنب اداره بنیاد شهید

روزهای بازدید، شنبه تا پنجشنبه نیمه اول سال ۸۳۰ تا ۱۲ و ۱۶ تا ۲۰ نیمه دوم سال ۸۳۰ تا ۱۲ و ۱۵ تا ۱۹

تلفن: ۰۳۱-۳۳۴۸۸۷۸

هزینه: رایگان

مرکز فرهنگی دفاع مقدس کرمانشاه

در منطقه‌های غربی ایران هیچ شهری به اندازه کرمانشاه مورد حمله موشک‌های عراقی قرار نگرفته است. مرکز فرهنگی دفاع مقدس کرمانشاه در اصل، پناهگاه مردم بی‌دفاع کرمانشاه در برابر حملات هوایی عراق بوده است که در ۲۶ اسفند ۱۳۶۶ مورد هدف دشمن قرار گرفت. هشت سال پس از آن، این پناهگاه به موزه تبدیل شد. در فضای بیرونی موزه چند دستگاه تانک و نفربر، قسمتی از یک هواپیمای منهدم شده و لاشه یک بالگرد خودی به چشم می‌خورد.

نشانی: کرمانشاه، خیابان امیر کبیر، پشت پارک شیرین

روزهای بازدید، شنبه، یکشنبه، سه‌شنبه و چهارشنبه از ۸ تا ۱۴ دوشنبه و پنجشنبه از ۸ صبح تا ۱۲

تلفن: ۰۹۱۸-۸۵۹۲۱۵۰

هزینه: رایگان



نشانی: تبریز، محله راسته کوجه (خ مطهری)،
رویه روی مسجد جامع

روزهای بازدید: شنبه تا جمعه ۹ تا ۱۹۳۰

تلفن: ۰۴۱-۳۵۲۵۶۳۳۳

هزینه: ۲۵۰۰ تومان، مدرسه‌ها: ۱۵۰۰ تومان

خانه مشروطه تبریز

آیا می‌دانید ستارخان، باقرخان و سایر سران مشروطه کجا دور هم جمع می‌شدند و تصمیمات مهم خود را می‌گرفتند؟ آیا دوست دارید اسلحه شخصی ستارخان را از نزدیک ببینید؟ کافی است به معروف‌ترین و پرافتخارترین خانه تاریخی شهر تبریز، یعنی خانه مشروطه سری بزنید و از آنجا بازدید کنید. این خانه بعد از به توپ بستن مجلس در سال ۱۲۸۷ هجری شمسی، مرکز تجمع تعدادی از برجسته‌ترین چهره‌های مشروطه در آذربایجان بوده است. جالب است بدانید که تصمیم مهم و انقلابی پایین آوردن پرچم‌های سفید تسلیم در مقابل قوای محمد علی شاه قاجار در همین خانه گرفته شده است.



مجسمه ستارخان در موزه مشروطه تبریز

باغ موزه دفاع مقدس همدان

اگر ساکن همدان هستید یا به همدان مسافرت کردید، بدون تردید باید بازدید از باغ موزه دفاع مقدس همدان را در اولویت قرار دهید. در فضای داخل این موزه تمامی فضاهای جنگ برایتان با ظرافت تمام بازسازی شده است؛ از بیمارستان صحرایی و دریاچه مصنوعی گرفته تا سنگر فرماندهی و خاکریزهای جنگی. پس از بازدید از این موزه احساس می‌کنید که خودتان الان از جنگ برگشته‌اید.



نشانی: میدان ونک، بزرگراه شهید حقانی، جنب ایستگاه مترو حقانی
روزهای بازدید: تمامی روزهای هفته از ساعت ۹ تا ۱۷ و روزهای جمعه و تعطیلات رسمی، از ساعت ۱۱ تا ۱۷
تلفن: ۰۸۶۵۷۰۲۶-۲۱-داخلی ۸۳۶۶ و ۸۳۶۷
هزینه: ۱۲۰۰۰ تومان، مدرسه‌ها با هماهنگی قبلی شامل تخفیف خواهند بود
وبسایت: <http://iranhdm.ir>

موزه دفاع مقدس تهران

نشانی: همدان، خیابان پژوهش، میدان قائم (عج)
روزهای بازدید: تمامی روزهای هفته
نیمه اول سال: صبح‌ها ۸:۳۰ تا اذان ظهر و عصرها ۱۶:۳۰ تا اذان مغرب
نیمه دوم سال: صبح‌ها ۸:۳۰ صبح تا اذان ظهر و عصرها ۱۵ تا اذان مغرب
تلفن: ۰۸۱-۳۸۳۸۱۰۱۰
هزینه: ۳۰۰۰ تومان، مدرسه‌ها ۲۰۰۰ تومان

اگر دوست دارید تجهیزات جنگی را به‌طور واقعی و از نزدیک ببینید، یا اگر دوست دارید خودتان به داخل سنگرها بروید، حتماً از موزه انقلاب اسلامی و دفاع مقدس تهران بازدید کنید. در بدو ورود به این باغ موزه از وسعت آن شگفت‌زده خواهید شد. ابتدا در محوطه باغ مانند آن، با انواع تانک، تیربار، هواپیما و ناو جنگی مواجه می‌شوید. پس از آن، با ورود به سالنی بسیار بزرگ که شامل هفت تالار جذاب است، کاملاً با حال و هوای انقلاب اسلامی و فضای جنگ تحمیلی آشنا می‌شوید.



موزه دفاع مقدس خرمشهر

مهم نیست در چه زمینه‌ای، اما نخستین‌ها همیشه جذاب‌اند. مرکز فرهنگی و دفاع مقدس خرمشهر هم نخستین موزه جنگ تحمیلی در کشور است. ساختمان این موزه در سال ۱۳۰۹ ساخته شد و تا پایان جنگ به‌عنوان بخش اداری شرکت نفت به کار می‌رفته است. با توجه به اینکه در دوران ۸ سال دفاع مقدس این ساختمان به‌عنوان محل دیدبانی نیروهای عراقی مورد استفاده قرار گرفت، دست‌نوشته‌های اشغالگران عراقی روی دیوارهای ساختمان به جای مانده است.

نماد سازی‌هایی که آشفته‌گی‌های جنگ و انفجار را نشان می‌دهند.



نشانی: خرمشهر، بلوار ساحلی، جنب بل شهید جهان آرا
روزهای بازدید: شنبه تا پنجشنبه ۸ تا ۱۴
هزینه: رایگان
وبسایت: <http://khoramshahrhdm.ir>



توضیحات بیشتر:

راستش گفتنی‌ها زیاد بود و در دو صفحه مجله جانی نمی‌شد. برای همین توضیحات بیشتر را در یک فایل مفصل گذاشته‌ایم که می‌توانید با اسکن این کد دانلود کنید.



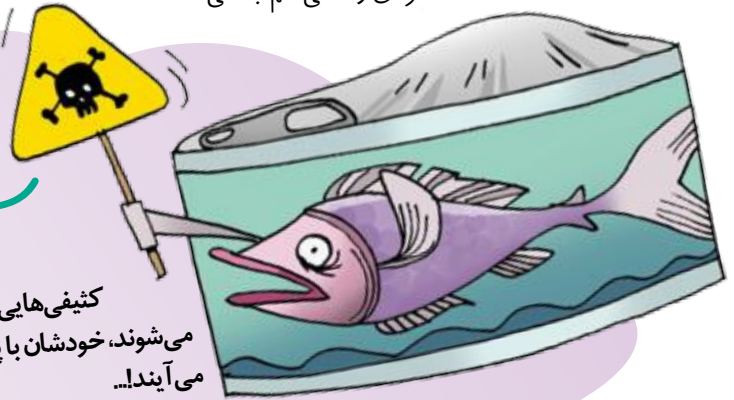
کنسرو قارچ و مرض

کنیفی‌هایی که به بدن ما وارد و باعث بیماری می‌شوند، خودشان با پای خودشان می‌آیند! فقط حواست باشد، آن‌ها دلشان نمی‌خواهد از بین بروند. این تویی که نباید به خواسته آن‌ها عمل کنی.

دیده نمی‌شود. به همین خاطر به آسانی می‌تواند وارد بدن شود و شخص را بیمار کند. البته علائمی دارد، مثل استفراغ و اسهال و این حرف‌ها! با دست زدن به دیگران یا خوردن غذا به طور مشترک، ویروس منتقل می‌شود. برای دوری از آن، باید بعد از دست‌شویی و دست‌زدن به سطح‌های آلوده، دست‌ها را به خوبی شست. ویروس می‌تواند به سرعت منتقل شود، با کسی هم شوخی ندارد. باید همیشه در مقابلش ایستاد. آن هم با رعایت بهداشت فردی و گاهی هم جمعی!

سم کنسرو فاسد

کنیفی‌هایی که به بدن ما وارد و باعث بیماری می‌شوند، خودشان با پای خودشان می‌آیند!...



شما در خانه چقدر کنسرو مصرف می‌کنید؟ همه چیز از کنسروهای فاسد و یا خوب پخته نشده شروع می‌شود. سم کنسرو فاسد با خیال راحت داخل یک قوطی باد کرده منتظر می‌ماند تا کسی به سراغش بیاید و بی‌توجه به باد کردگی قوطی آن را بخرد. آن وقت خدا باید به دادش برسد که برایش کشنده نباشد. اسمش کمی سخت است: «باکتری بوتولونیوم». تو به آن بگو «سم کنسرو فاسد». طعم و بویی ندارد، اما بسیار خطرناک است. یعنی اگر همین‌طوری داخل کنسرو را نگاه کنی، او را نمی‌بینی. اما راه حل ساده‌ای برای دور شدن از این سم وجود دارد. حتماً قوطی‌های کنسرو را قبل از مصرف ۲۰ دقیقه بجوشان تا در صورت وجود سمی مثل آن، غیرفعال شود. این سم در مقابل گرما مقاومتش را از دست می‌دهد. قوطی کنسروهای زنگ زده، به خصوص کنسرو ماهی و گوشت را هرگز نخريد. اگر هم قسمتی از قوطی کنسروی باد کرده و بیرون زده باشد، احتمال فاسد شدن آن زیاد است. بهتر است آن را نخریم.

قارچ پوستی



کنیفی‌هایی که به بدن ما وارد و باعث بیماری می‌شوند، خودشان با پای خودشان می‌آیند!...

کجا؟ تقریباً همه جا هست. بعضی از قارچ‌ها چندین سال روی پوست جا خوش می‌کنند و مشکلی هم ایجاد نمی‌شود. اما وای به آن روزی که محرک‌ها بر آن‌ها تاثیر بگذارند، رشد کنند و تکثیر بشوند تا عفونت قارچی به دنیا بیاید. هر قسمتی از بدن که با رطوبت و گرما برخورد کند و یا بیشتر در معرض ساییده شدن دو عضو باشد، احتمال اینکه با قارچ‌ها روبه‌رو شود زیاد است؛ مثل ناخن، مجاری ادراری، زیر بغل و بین انگشتان دست و پا. این‌ها باعث می‌شوند احتمال ابتلا به بیماری بالا برود: فشار خون پایین، دیابت و ضعف سیستم ایمنی. با وجود اینکه پوست تو با عفونت‌ها و باکتری‌ها مبارزه می‌کند، اما بریدگی‌ها یا زخم‌های پوست، ممکن است سبب عفونت و قارچ پوستی شوند. پس برای اینکه گرفتار این نوع بیماری‌ها نشوید، رعایت فردی این کلمه شش حرفی به هم ریخته، یعنی؛ د، ش، ت، ب، ا و ه ضروری است.

سرب در آلودگی هوا

کنیفی‌هایی که به بدن ما وارد و باعث بیماری می‌شوند، خودشان با پای خودشان می‌آیند! فقط حواست باشد آن‌ها ...

اگر شهر یا شهرستانی که در آن زندگی می‌کنی، هوای سالم و آسمان خوش رنگی دارد، واقعاً خوش به حالت است. اما در شهرهای بزرگ خیابان‌ها کیپ تا کیپ پر از ماشین‌هایی است که ذرات سرب تولید می‌کنند، کارخانه‌ها هم در این جرم شریک‌اند. این سرب خیر ندیده، باعث سردردهای شدید، کم شدن قدرت حافظه و حتی سرطان و ذات الریه و بسیاری از مشکلات دیگر می‌شود. شاید در زمان آلودگی هوا مدرسه‌تان تعطیل شود و بروی تفریح، اما لطفاً در خانه خوش گذرانی کن! گرچه در خانه هم مقداری آلودگی هست، اما کمتر است. در روزهای آلودگی هوا هم این‌ها را زیاد بخور: لبنیات، سبزیجات، آب زیاد و بی‌خیال غذاهای چرب و خوردنی‌هایی مثل چیپس، پفک، کالباس و نوشابه گازدار بشو!



زندگی با چاشنی واقعیت مجازی

واقعیت مجازی در چه حوزه‌هایی از علم و صنعت کاربرد دارد؟

رایج‌ترین کاربرد هدست‌های واقعیت مجازی، تماشای فیلم و انجام بازی‌های ویدیویی سه‌بعدی است. اما آیا می‌دانید که فناوری واقعیت مجازی صرفاً برای سرگرمی نیست و در حوزه‌های گوناگون علم و صنعت کاربرد دارد؟

۱ پزشکی

دانشجویان پزشکی برای اینکه به جراحانی «پنجه‌طلا» تبدیل شوند، قطعاً باید بسیار تمرین کنند. اما اگر همه این تمرین‌ها روی بیماران واقعی انجام شوند، کوچک‌ترین اشتباهی جبران‌ناپذیر خواهد بود. واقعیت مجازی، با شبیه‌سازی سه‌بعدی اتاق عمل و اعضای بدن بیمار، به دانشجویان پزشکی امکان می‌دهد تا آموخته‌های‌شان را بدون اینکه هیچ تهدیدی متوجه کسی باشد، در محیطی شبه‌واقعی اما با استانداردهای کاملاً واقعی بسنجند.

از دیگر کاربردهای واقعیت مجازی در پزشکی می‌توان به جراحی رباتیک اشاره کرد. جراح می‌تواند بدون اینکه خودش در اتاق عمل حضور فیزیکی داشته باشد، بیمار را با دید سه‌بعدی ببیند و با یک ربات کنترل از راه دور جراحی کند.



جراحی رباتیک

دکتر مهران انوری، جراح ایرانی‌تبار و مدیر مرکز اختراعات و نوآوری‌های جراحی کانادا، از پیشگامان جراحی رباتیک در جهان است.

۲ دادگاه‌ها

به‌تازگی پای هدست‌های واقعیت مجازی به دادگاه‌ها نیز باز شده است. از این فناوری در دادگاه‌ها برای بازسازی صحنه جرم استفاده می‌شود. بازسازی صحنه جرم به کمک واقعیت مجازی به قاضی و هیئت‌منصفه کمک می‌کند، خودشان را در لحظه وقوع جرم حاضر ببینند و براساس جزئیات دقیق‌تری حکم صادر کنند.

محدودیت

هنوز استفاده از هدست‌های واقعیت مجازی در دادگاه‌ها به دلیل مسائل اخلاقی پدیده رایجی نیست، زیرا نحوه بازسازی صحنه جرم در ویدیوهای سه‌بعدی می‌تواند روی رأی دادگاه تأثیر بگذارد. مثلاً اینکه صحنه جرم از دید قاتل بازسازی شده باشد یا مقتول، تفاوت زیادی ایجاد می‌کند.

آیا می‌دانید؟

تعداد کاربران فعال واقعیت مجازی در دنیا ۱۷۱ میلیون نفر و درآمد حاصل از فناوری واقعیت مجازی حدود ۵/۲ میلیارد دلار است.

واقعیت مجازی در صنایع نظامی در زمینه درمان «اختلال استرس پس آسیمی» نیز کاربرد دارد. سربازانی را که بر اثر حضور در جبهه‌های جنگ به این نوع اختلال روانی دچار می‌شوند، از طریق واقعیت مجازی مجدداً با تجربه جنگ مواجه می‌کنند تا خاطره تنش‌زای این بحران به تدریج برایشان به خاطرهای عادی تبدیل شود.

۳ صنایع نظامی

آموزش نیروهای نظامی یکی دیگر از حوزه‌های کاربرد واقعیت مجازی است. این فناوری به نیروهای ارتش امکان می‌دهد، سربازانشان را در محیطی شبه‌واقعی اما تحت امنیت کامل تمرین دهند.

چگونه عینک واقعیت مجازی بسازیم؟

در حال حاضر قیمت عینک‌های واقعیت مجازی از ۴۰ هزار تا چند صد هزار تومان است. اما شما می‌توانید با قیمتی بسیار کمتر، عینک واقعیت مجازی اختصاصی خودتان را بسازید. برای این کار می‌توانید از طرحی که گوگل برای ساخت عینک مقوایی ارائه کرده است، استفاده کنید و با چند برش و تا زدن ساده مقوا، یک عینک واقعیت مجازی بسازید.

وسایل مورد نیاز:

■ دو عدد لنز به قطر ۳۴ میلی‌متر و فاصله کانونی ۴۵ میلی‌متر ■ مقوا ■ چسب ■ قیچی

ابتدا فایل طرح را روی کاغذ چاپ کنید و آن را روی مقوا بچسبانید. سپس قسمت‌های مشخص شده در طرح را با دقت از مقوا جدا کنید. با تا زدن و چسباندن قسمت‌های متفاوت و جاگذاری لنزها عینک شما آماده است و می‌توانید با قرار دادن یک گوشی هوشمند درون آن، وارد دنیای واقعیت مجازی شوید.

فایل طرح را می‌توانید از اینجا دانلود کنید



۴ گردشگری

واقعیت مجازی از ظرفیت بالایی برای تحول در صنعت گردشگری برخوردار است. آژانس‌های مسافرتی می‌توانند از جاذبه‌های گردشگری کشورهای مقصد تصویرها و ویدیوهای سه‌بعدی تهیه کنند و سپس مشتریان را چند لحظه‌ای به وسیله هدست‌های واقعیت مجازی مثلاً به شهر باستانی «کاتماندو» در نپال ببرند. به این ترتیب مشتری با اطمینان بیشتری در تورهای گردشگری شرکت خواهد کرد.

۵ خودروسازی

علاوه بر همه کاربردهایی که برشمردیم، واقعیت مجازی در صنعت خودروسازی نیز کاربرد دارد. برخی شرکت‌های خودروسازی نظیر «فورد» سال‌هاست که از این فناوری در مراحل طراحی و تولید بهره می‌گیرند. مثلاً پیش از اینکه خودروی جدیدی ساخته شود، سازندگان ابتدا می‌توانند یک نمونه اولیه مجازی، تولید کنند و سپس فقط با پوشیدن هدست‌های واقعیت مجازی جزء به جزء بیرون و داخل خودرو را با دید سه‌بعدی بررسی کنند و اصلاحات لازم را پیش از تولید انجام دهند.

پرفروش‌ترین‌ها

برترین برندهای دنیای فناوری مانند گوگل با درک چنین ظرفیت‌های گسترده‌ای در تلاش‌اند که سهم بیشتری از بازار هدست‌های واقعیت مجازی را از آن خود کنند. در حال حاضر پرفروش‌ترین هدست‌های موجود در بازار عبارت‌اند از:

نام محصول	آکیولوس ریفت	کاردبُرد	گیپِر وی آر	پلی‌استیشن وی آر	وایو	دی دریم ویو
شرکت مالک	فیسبوک	گوگل	سامسونگ	سونی	اچ‌تی‌سی	گوگل

راز مرد نامرئی

در آزمایش امروز قصد داریم کشف کنیم که چطور می‌توانیم اجسام را نامرئی کنیم و در نهایت پرده از راز بزرگ مرد نامرئی برداریم!



مواد لازم:

- روغن مایع
- لیوان شیشه‌ای بزرگ
- لیوان شیشه‌ای کوچک (و ترجیحاً نازک)



■ لیوان کوچک را با احتیاط داخل لیوان بزرگ قرار دهید. در این حالت به راحتی می‌توانید لیوان کوچک را داخل لیوان بزرگ ببینید.



■ روغن مایع را داخل لیوان بزرگ بریزید، به شکلی که ابتدا لیوان کوچک پر شود و از سر ریز لیوان کوچک به تدریج لیوان بزرگ پر از روغن شود.

مراحل آزمایش:

راز بزرگ مرد نامرئی

به شکلی که در داستان‌های علمی-تخیلی آمده، مرد نامرئی فردی عادی بوده که با نوشیدن شربت جادویی نامرئی می‌شده است. شاید شما هم بارها در تخیلات خود به این فکر کرده‌اید که اگر چنین شربتی داشتید و می‌توانستید نامرئی شوید، چه کارهای جالبی می‌توانستید انجام دهید! اما من واقعاً به شما پیشنهاد می‌کنم که اگر شربت جادویی مرد نامرئی را پیدا کردید، به هیچ وجه آن را میل نکنید. چون راز بزرگی که دربارهٔ مرد نامرئی به شما گفته نشده، این است که مرد نامرئی به محض نامرئی شدن کاملاً ناپینا می‌شود! تحقیق کنید که چرا یک فرد نامرئی قطعاً ناپینا است؟



صندوق سؤالات

چرا وقتی لیوان کوچک به صورت کامل داخل روغن قرار می‌گیرد، نامرئی می‌شود؟

در این آزمایش به جای روغن مایع از انواع دیگری از مایعات (مثل انواع شربت، روغن موتور و ...) استفاده کنید و ببینید کدام یک از این مواد بهتر لیوان شما را نامرئی می‌کند و چرا؟

زمانی که روغن از درون لیوان کوچک سر ریز می‌شود، با دقت به آن نگاه کنید تا شاهد نامرئی شدن لیوان خود باشید. (هرچه دیواره لیوان کوچک نازک‌تر باشد، نتیجهٔ بهتری حاصل می‌شود.)

بیایید آتش بپزیم!

حالا که به آشپزخانه رفتیم و کار به روغن مایع کشید، بیایید با هم یک آشپزی ویژه و استثنایی را تجربه کنیم. معمولاً همه چیز را با آتش می‌پزند، اما ما این بار می‌خواهیم دستور پخت آتش را به شما آموزش بدهیم؛ البته نه یک آتش معمولی! در فیلم کوتاه مقابل علاوه بر انجام آزمایش فوق، با هم با استفاده از آب یک آتش زیبا و جذاب می‌پزیم!



برای مشاهدهٔ این فیلم، می‌توانید از نشانی اینترنتی کوتاه شده آن استفاده کنید یا کد تصویری (QR-Code) کنار فیلم را با گوشی‌های هوشمند بخوانید. برای این کار می‌توانید از یک نرم‌افزار رایگان مانند:

QR Code Scanner یا QR Code Reader استفاده کنید.

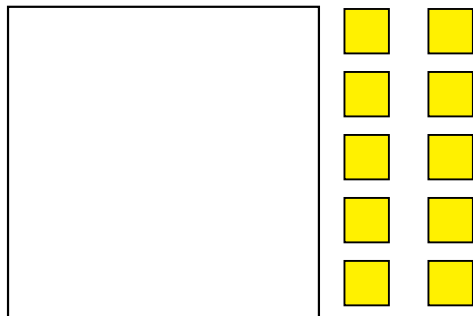
مسابقه ویژه

آزمایشی طراحی کنید که علت نابینا بودن مرد نامرئی را به خوبی نمایش دهد. فیلم کوتاهی (حداکثر دو دقیقه) از انجام آزمایش و توضیحات علمی خود تهیه کنید و از طریق فضای مجازی به شمارهٔ ۰۹۰۳۳۶۷۷۹۹۹ برای ما ارسال کنید. ما هر ماه به خلاقانه‌ترین ایده‌ها جایزه می‌دهیم.

نمایش ذهن

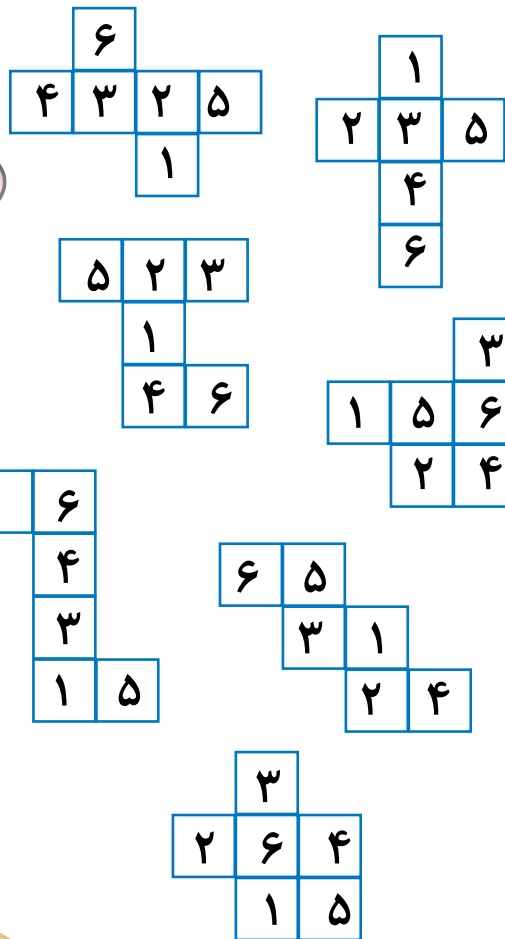
هوشنگ شرقی

ده صندلی را چگونه می‌توانیم کنار دیوارهای یک اتاق مربع شکل بگذاریم به طوری که تعداد صندلی‌های کنار همه دیوارها با هم برابر باشد؟



۲

کدام یک از شکل‌های زیر گسترده افقی یک تاس معمولی می‌تواند باشد؟



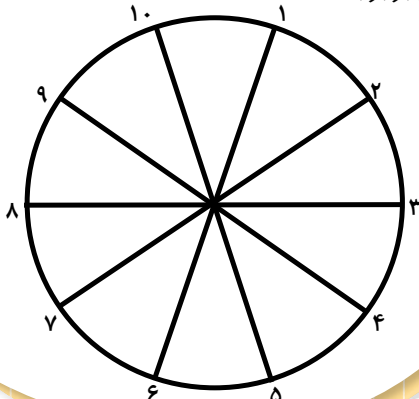
۱

۳

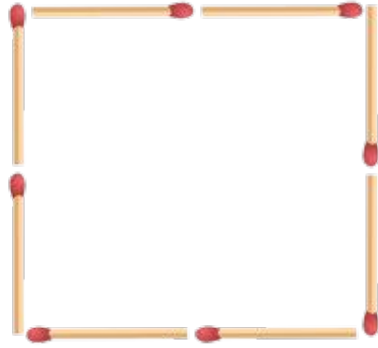
اعداد طبیعی ۱ تا ۱۰ دور دایره زیر چیده شده‌اند به طوری که هر دو عدد دو سر یک قطرند و در ضمن اگر به هر دو قطاع مقابل هم نگاه کنید به جز یک مورد ، مجموع دو عدد روی دو قطاع ، نابرابرند :

$1+10=11$ و $6+5=11$ ولی $1+2$ مخالف $6+7$ است و $3+2$ مخالف $7+8$ است و...

آیا می‌توانید این عددها را طوری مرتب کنید که مجموع تمام این جفت عددهای روی دو قطاع مقابل برابر باشند؟



می‌توانی مربع زیر را با اضافه کردن سه چوب کبریت به دو بخش مساوی تقسیم کنی؟



۵

برای حل کردن جدول سودوکو باید عددهای ۱ تا ۹ را طوری توی خانه‌های جدول قرار بدهید که هر عدد در ردیف‌ها، ستون‌ها و مربع‌های ۳ در ۳ فقط یک‌بار بیاید.

۳	۸		۲	۹	۴		۶
					۶		
۷							۴
	۹		۳	۶	۱		۸
۸							۴
۲			۴	۷	۸		۹
	۵	۴					۳
			۶				
	۳		۱	۴	۹		۲

ترتیب فنجان‌ها



سه فنجان، یک سکه، یک لوبیا و یک صدف داریم.

- در سمت چپ فنجان قرمز فنجان سبز قرار دارد.
- در سمت چپ لوبیا، سکه قرار دارد.
- در سمت راست صدف، فنجان آبی قرار دارد.
- در سمت راست فنجان آبی، لوبیا قرار دارد.

سکه در کدام فنجان قرار دارد؟

۴

به معماها پاسخ دهید و جایزه بگیرید.

معما

یک گروه از سربازان به رودخانه‌ای عمیق رسیدند و دیدند پل روی رودخانه خراب شده است. ناگهان فرمانده گروه دو پسر بچه را دید که سوار بر قایقی روی رودخانه تفریح می‌کنند. قایق فقط تحمل وزن دو پسر بچه یا یک سرباز را داشت. اما تمام سربازان به کمک پسرها و قایقشان توانستند به آن سوی رودخانه بروند، چگونه؟

به قلم شما

هم پاتوقی های عزیز

سلام. بعد از انتشار شماره مهرماه، خوش بختانه تعداد زیادی نظر و مطلب به دست ما رسید و در بسیاری از این نظرات، دوستان از چاپ نشدن اثر یا اسمشان گله مند بودند. کاملاً حق با شماست، اما باید دو نکته را با شما در میان بگذاریم:

اول آنکه شماره های مجله رشد با فاصله زمانی معینی چاپ می شوند. یعنی وقتی آثار شما به دست ما می رسد، باید صبر کنید تا در چند شماره بعدتر، اسم یا نوشته خودتان را ببینید.

دوم آنکه این دو صفحه پاتوق متأسفانه پاسخ گوی این حجم از محبت ها و قلم های ارزشمند شما نیست. کوچکی پاتوق و کمبود فضا را به بزرگی و مهربانی خودتان بر ما ببخشید. در سال تحصیلی جدید سعی می کنیم از تعداد افراد بیشتری مطلب و اسم چاپ کنیم تا شاید کمی جبران این توجه و پیگیری شما بشود.

■ خانم مبینا شجاعیان، پایه نهم از اصفهان، متن ادبی کوتاهی با نام «بادبادک های باد بُرده» فرستاده اند که بخشی از آن را می خوانید: «دخترک کوچک خیالم در کنار کوچه تنگ این دنیا، تنهای تنها نشسته است. گمانم بادبادک های رنگین آرزوهایش به دست دستان توفانی روزگار به باد نیستی رفته است... اما بر خیز دخترک خیال، بر خیز که اگر هزاران سال دیگر هم کنار همین کوچه، انتظار قطار خوش بختی را روی ریل این دنیا بکشی، بی فایده است، این دنیا همان خانه های است با دیوارهای خاکستری که آدم هایش هر روز با مدادهای سیاه و سفیدشان روی دیوار هم خط خطی می کنند. اما زمانی که ما کودک بودیم، آدم ها می گذاشتند دیوارهای دنیا را رنگی تر نقاشی کنیم. نمی دانم دلشان بر ایمان می سوخت یا آنکه آن ها هم هوای بازگوشی داشتند! ...»

مبینا خانم، متن ادبی شما به لحاظ شکل و فرم، در شکایت از وضعیت روزگار و تلخی های دنیا، به خوبی از توصیف و البته آرایه تشبیه بهره مند است. مثلاً «دخترک خیال» در همان ابتدا حس خوبی را برای همراهی خواننده در او به وجود می آورد. همچنین، نقطه قوت اصلی دیگر کار شما، بیان شفاف و بی پرده احساساتتان است که از دل بر می آید و بر دل می نشیند. همچنان موفق باشید.

■ محمد مهدی قدمی، پایه هشتم از هیلان ایلام: مجله تون عالیّه فقط اگه در مجله در مورد هواپیما بنویسید، خیلی خوب می شه. ممنون از شما.

آقا محمد مهدی، تشکر که از طریق پیامک نظر خودت را به ما رساندی، اما واقعیت این است که تعداد درخواست ها از ما برای مطالب خیلی خیلی زیاد است. شما هواپیما می خواهی و بعضی دیگر ماشین، موتور و ... اما چشم، وقتی این مجله برای شماست، ما هم باید نظر هم پاتوقی ها را فراهم کنیم.

■ یلدا زبانی مطلق شیرازی، پایه نهم: چند ماه ما نوشتیم و شما خوندید. حالا به بار شما بنویسید و ما بخونیم. نظر تون چیه؟ در ضمن اگه می شه، به صفحه از مجله رو اختصاص بدین به تکنیک های داستان نویسی واسه دوستایی که مثل من اهل نوشتن هستند.

یلدا خانم، اول از همه بابت این نگاه پر از لطف شما بی نهایت ممنونم. بعد هم از اینکه با ایده ناب و پیشنهاد خوب خودتون، چراغ مجله را روشن نگه می دارید، خیلی زیاد متشکرم. البته بسیاری از تکنیک های داستان نویسی را در پاسخی که به داستان های دوستان می دهم، با توجه به محدودیت فضا مطرح می کنم اما حالا هم منتظر یک داستان خوب از شما هستم.

■ غزاله علی محمد پور، پایه هشتم از مشهد: نامه‌ای به یک دوست: سلامی به گرمی دوستی‌هایمان، سلامی به تو که آرزویم سلامتی‌ات است. سلامی به دوست خوبم که در سکوتم حرف‌هایم را شنید و درخنده‌ام غم نگاهم را پرسید. سلامی به چشمانش که بی‌ریا بودن در آن موج می‌زند... تقدیم به دوست عزیزم ریحانه کیوانلو.

غزاله خانم، خیلی خوش‌حالم که پاتوق را برای رساندن پیام مهر و محبت به دوست خودت انتخاب کردی، امیدوارم این دوستی‌های عمیق و واقعی، بیشتر از پیش پابرجا بماند و پیشنهاد می‌کنم بقیه دوستان هم از فرصت صفحه پاتوق برای رساندن پیام به دوست، معلم و خلاصه هر کسی که فکر می‌کنید با خواندن پیامتان ذوق زده می‌شوند، استفاده کنند.

■ خانم هانیبه ترکمان، پایه نهم از استان تهران، متنی با نام «بالا، بالا، بالاتر» برای ما نوشته‌اند که بخشی از آن را می‌خوانیم: «سوار بر تخیلاتم می‌روم به گذشته، پرت می‌شوم به آن روزها، آن روزهای خوب و دلنشین. آن روزهای زیبا و شیرین؛ دوران کودکی‌ام. چشمانم را می‌بندم و به خاطر می‌آورمشان. به خاطر می‌آورم آن روزهایی را که با برادرم سر همه چیز دعوا می‌کردیم. وقت‌هایی که با او قهر بودم، با خود می‌گفتم: «بذار بزرگ بشم... چنان پوستی ازت بکنم. حالتو جا می‌یارم!» اما نمی‌دانستم هر چه بزرگ‌تر می‌شویم، مشکلات هم با ما بزرگ‌تر می‌شوند و حالا داستان زندگی‌ام مانند یک فیلم برایم تداعی می‌شود...»

هانیبه خانم، متن شما که متأسفانه به دلیل کمبود فضا، بخش گفت‌وگو آن حذف شده است، هر چند شاید ایده جدیدی با خود نداشته باشد، اما با همان موضوع «قدر عمر و مخصوصاً ایام کودکی را دانستن»، با ترکیب بندی و ساختمان متناسب و البته عبارتهای بجا، توانسته است مطلب را به درستی و ظرافت به خواننده منتقل کند. امیدوارم موفق بمانید.

■ آقای امیرمحمد احمدی، پایه نهم از تهران، داستان طنزی با عنوان «استخر شلوغ مردانه» نوشته‌اند که در بخشی از آن آمده است: «حتماً تا به حال به استخر رفته‌اید و قاعدتاً از بلیت‌های تخفیف‌دار هم استفاده کرده‌اید، اما لابد نمی‌دانید که استفاده از این بلیت‌ها در روزهای تعطیل عواقب خودش را دارد! این استخری که داستانش را می‌نویسم از استخرهای پرآوازه تهران است و من در ابتدا فکر کردم که ما از مهمانان ویژه استخر هستیم. چون با وجود قیمت بالای آن، عمومیت توانسته بود چند بلیت نیم بها تهیه کند. به محض اینکه از در استخر وارد رختکن شدیم، فهمیدم کاسه‌ای زیر نیم کاسه است و...»

آقا امیرمحمد، داستان شما در مقدمه اش مخاطب را جذب می‌کند. مثلاً همین مقدار از ابتدای داستان که فضای چاپ آن فراهم شد، قطعاً بسیاری از هم پاتوقی‌ها را کنجکاو کرد که بفهمند در ادامه داستان چه شده است. نکته اینجاست که یک شروع هیجان انگیز در ابتدای داستان به عنوان موتور محرک، مخاطب را برای ادامه مسیر تشویق و هیجان زده می‌کند. در نوشتن همچنان موفق باشید.

نظرات و مطالب شما هم به دست ما رسید:

- ثمین سادات میرکتولی، پایه هشتم از استان گلستان
- علی یاشار شیره جینی، پایه هشتم
- فاطمه صحرائی، پایه نهم از رشت
- همایون و امیر نورمحمدی، پایه نهم از استان اصفهان
- پانته آ محمودی، پایه هشتم از ساری
- سودابه گرگیج، پایه نهم از مشهد
- محمدمتین انوری، پایه هشتم، از استان کردستان
- حسنا امان نژاد، پایه هشتم از خرم‌آباد
- محمدرضا جعفری، پایه نهم از قم
- صبا نوری، پایه هشتم از شیراز
- هادی فتح‌الهی، پایه نهم از تبریز
- ملیکا رسولی، پایه نهم از قم

راه‌های ارتباطی شما برای ارسال متن و داستان، ایمیل مجله است به نشانی nojavan@roshdmag.ir و یا شماره پیامک ۳۰۰۰۸۹۹۵۹۶ برای نقد و نظر. لطفاً حتماً شهر و پایه تحصیلی خودتان را هم برای ما بنویسید. از انتشار مطالب و نظرات بدون اطلاعات کافی شرمندیم.

کوکوی فیبر هویجی

عکاس: اعظم لاریجانی

معصومه اسماعیلی روشن

هویج از محبوب‌ترین سبزی‌های ریشه دار و یک خوراکی است که چه خام و چه پخته، جزء جدایی ناپذیر هر آشپز خانه است. آب هویج هم نوشیدنی پر طرف‌دار، مطبوع و لذیذی است که ترجیح دارد آن را به صورت ناشتا یا همراه با صبحانه نوش جان کنی. اما بعد از گرفتن آب با فیبر آن چه می‌کنی؟ آن را بیرون می‌ریزی یا نه؟..... من در این آشپزی به تو می‌گویم که چگونه می‌توانی از فیبر هویج در آشپزی هم استفاده کنی. با من همراه شو.

سلامتی

فیبر هویج همان مواد حاصل از آبیگیری است که داخل آب‌میوه گیری باقی می‌ماند. فیبر موجود در سبزی‌ها باعث پاک‌سازی دستگاه گوارش و خارج شدن سم‌ها از بدن می‌شود. تو چه اطلاعات دیگری در باره فیبر سبزی‌ها داری؟

فوت و فن

این کوکو حتماً باید با حرارت کم، و با در بسته ظرف طبخ شود. اگر خمیر آن شل بود، می‌توانی کمی به آن آرد اضافه کنی.

این مواد را آماده کن:

فیبر هویج، ۱ لیوان
پیاز رنده شده، ۱ عدد
تخم مرغ، ۴ عدد
تره خرد شده، ۳ قاشق غذا خوری
آرد، ۳ قاشق غذا خوری
بکینگ پودر، ۱ قاشق مربا خوری
زردچوبه، ۱ قاشق چایخوری
نمک و فلفل و روغن سرخ کردنی

نوش جان!

حالا با هم درست کنیم.

۱. ابتدا تخم مرغ‌ها را داخل ظرفی بشکن و با چنگال خوب هم بزن.
۲. آرد را به تخم مرغ اضافه کن و با چنگال بزن تا به صورت مخلوط یکنواخت در آید.
۳. فیبر هویج، پیاز، تره، زردچوبه، نمک و فلفل را اضافه کن و تمام مواد را خوب با هم مخلوط کن.
۴. داخل ماهی‌تابه روغن بریز و آن را روی شعله قرار بده، بعد از داغ شدن روغن، مایه کوکو را داخل ماهی‌تابه بریز و با پشت قاشق روی آن را صاف کن.
۵. زمانی که یک طرف کوکو سرخ شد، آن را برگردان و طرف دیگر را هم سرخ کن.

قایق دیواری

دوست داری یک قایق بادی بسازی؟

برای این کار دستی به این وسایل نیاز داری:

- روزنامه ■ بادکنک ■ چسب چوب
- مقوای ضخیم ■ رنگ (گواش یا اکریک)
- قلم مو و مداد



اول بادکنک را باد کن. چسب چوب را با مقدار کمی آب رقیق کن. با قلم مو تا نصف یا دو سوم بادکنک را چسب بزن و نوارهای باریک روزنامه را لایه لایه روی آن بچسبان.



۱

طرح قایق بادی را روی مقوا بکش.



۴

طرح را با کمک قیچی از مقوا جدا کن و کاسه کاغذی را با مقداری چسب به مقوا بچسبان.



۲

بعد از اینکه لایه های روزنامه کاملاً خشک شدند، بادکنک را خالی کن و آن را از کاسه روزنامه ای در بیاور.

با قیچی کاسه را از وسط نصف کن و بعد قسمت های نامنظم بالای آن را صاف کن.



۳

حالا قایقت را رنگ آمیزی کن.



۵



۶



می توانی آن را به دیوار اتاق بزنی...

ورزش هید

روزانه بسیاری از کارهای ما با دستانمان انجام می‌شوند. به همین خاطر دست‌ها همیشه از آماده‌ترین اندام‌های بدن هستند. اما فکر می‌کنید قدرت دستان شما چقدر است؟ برای پی بردن به قدرت دست، مچ، ساعد، بازو و شانه خود می‌توانید آزمایش‌های زیادی انجام دهید. یکی از بهترین این آزمایش‌ها پرتاب اجسام سنگین به مسافت‌های دور است. فکر می‌کنید مثلاً یک گلوله دو کیلویی را تا کجا می‌توانید پرتاب کنید؟ راستی می‌دانید همین کارهای به ظاهر ساده، مسابقاتی همچون انگیز در بازی‌های المپیک و جهانی دارند؟

ویژگی رشته‌های پرتابی

بسیاری از افرادی که به این رشته‌ها می‌پردازند، اضافه وزن دارند. اما این رشته‌ها مثل کشتی و وزنه‌داری نیستند که حتماً ورزشکاران باید دارای وزن مخصوصی باشند. همچنین مثل ژیمناستیک و شیرجه و... هم نیستند که ورزشکاران برای داشتن انعطاف کافی باید وزن کمی داشته باشند. در این رشته‌ها ورزشکار باید بالاتنه قوی و دستانی نیرومند داشته باشد. به همین خاطر اگر چاق هستید، فقط کافی است دستان خود را نیرومند کنید و به این رشته‌ها بپردازید!

پرتاب وزنه

در مسابقه پرتاب وزنه ورزشکاران باید وزنه‌ای را با نیروی دستان خود پرتاب کنند و هر کسی که وزنه را به مسافت دورتری بیندازد، برنده می‌شود. این وزنه یک گلوله از جنس آهن یا برنج است که اندکی بیش از ۷ کیلوگرم وزن دارد. (در بخش زنان، وزنه تقریباً ۴ کیلوگرم است.) به هنگام مسابقه، هر شرکت کننده درون دایره‌ای به قطر ۲۱۳ سانتیمتر می‌ایستد؛ آن‌گاه وزنه را با یک دست در بالای شانه می‌گیرد و از درون دایره، وزنه را به جلو پرتاب می‌کند. اگر بعد از پرتاب، قسمتی از بدن ورزشکار (مثلاً پای او) از دایره بیرون برود، حرکت او خطا محسوب می‌شود. در پایان مسابقه، بهترین رکورد هر ورزشکار از سه پرتاب او به عنوان رکوردش ثبت می‌شود و هر پرتابگری که مسافت بیشتر پرتاب کرده باشد، قهرمان می‌شود.

کللی ها!

چگونه شانه و دستان قدرتمند داشته باشیم؟

اگر تصمیم گرفته‌اید ورزش‌های پرتابی را آغاز کنید، بهتر است ابتدا دستان خود را قدرتمند کنید. برای این کار راه‌های متنوعی وجود دارند:

- شنا کردن راهی عالی برای قدرتمند شدن دستان است.
- در بخش کم‌عمق استخر بایستید و دستانتان را روی لبه استخر قرار دهید. سپس بازوها را خم کنید، طوری که کف دست‌ها روی سطح لبه استخر باشد. حالا با فشار آوردن به سطح و صاف کردن بازوها، بدنتان را صاف بالا بکشید. در این وضعیت، بدن شما با فشار آوردن به کف دست‌ها بالا کشیده می‌شود.
- در باشگاه بدن‌سازی، میله وزنه‌برداری را روی زمین میان پاهایتان قرار دهید و نزدیک به یک سر وزنه بایستید. حالا یک سر وزنه را با دو دست از روی زمین بلند کنید. چند قدم به عقب گام بردارید تا در وسط میله قرار بگیرید. حالا در وضعیتی که اندکی روبه‌جلو خم شده‌اید، بازوهایتان را خم کنید تا میله را به بدنتان نزدیک کنید، سپس بازوهایتان را صاف کنید. تا میله از بدن دور شود.
- دو دمبل را با دو دست خود بالا ببرید به طوری که دستان شما کاملاً صاف شوند. بعد به آرامی دمبل‌ها را پایین بیاورید. چند ثانیه صبر کنید و دوباره به آرامی دستانتان را بالا ببرید. این حرکات را بارها و بارها تکرار کنید

ترین‌ها

احسان حدادی، قهرمان پرتاب دیسک کشورمان، تنها پرتابگر ایرانی است که تاکنون در بازی‌های المپیک مدال گرفته است. حدادی این افتخار را در المپیک ۲۰۱۲ لندن به دست آورد و نقره گرفت. او یک سال قبل از آن هم در مسابقات جهانی پرتاب دیسک موفق شد مدال برنز را به خود اختصاص دهد. حدادی در بازی‌های آسیایی نیز درخشید و در مسابقات دوحه (۲۰۰۶)، گوانگجو (۲۰۱۰) و اینچئون (۲۰۱۴) برنده مدال طلا شد تا پرافتخارترین پرتابگر کشورمان لقب بگیرد.

پرتاب دیسک

این وسیله شبیه دو بشقاب است که روی هم قرار داده شده باشند. در مسابقات از دیسک‌هایی استفاده می‌شود که پلاستیکی‌اند و لبه‌های فلزی دارند؛ به طوری که وزن هر دیسک به ۲ کیلوگرم می‌رسد (برای زنان، یک کیلوگرم است).

در این مسابقه هر پرتابگر ۶ بار فرصت پرتاب دارد و بیشترین پرتاب او، رکورد وی محسوب می‌شود. مثلاً اگر ورزشکاری ۵ بار خطا کرده باشد و در یکی از پرتاب‌هایش ۷۰ متر پرتاب کرده باشد، مقام بهتری نسبت به ورزشکاری دارد که اصلاً خطا نکرده است، اما در ۶ پرتابش، بیشترین رکورد، ۶۹ متر است. در پرتاب دیسک، پرتابگران درون دایره‌ای به قطر ۲/۵ متر قرار می‌گیرند. آن‌ها برای اینکه دیسک را به میزان بیشتری پرتاب کنند، می‌توانند درون دایره به دور خود بچرخند و آن گاه دیسک را پرتاب کنند. اما نباید پای آن‌ها از دایره بیرون برود.



پرتاب چکش

این وسیله هم یک گوی از چدن یا سرب است که به یک زنجیر ۱۲۰ سانتی‌متری با قطر ۳ میلی‌متر متصل است. انتهای زنجیر به دسته‌ای مثلثی شکل وصل شده است که ورزشکار می‌تواند دست خود را در آنجا قرار دهد. وزن زنجیر، دستگیره و گوی مجموعاً به ۷۲۰ گرم می‌رسد. در این مسابقه هم ورزشکار باید در دایره‌ای به قطر ۲/۱ متر بایستد و بعد از چرخیدن به دور خود و شتاب گرفتن به اندازه کافی، چکش را پرتاب کند؛ بدون آنکه اندام‌هایش از دایره بیرون بیایند.



پرتاب نیزه

در مسابقه پرتاب نیزه ورزشکاران باید نیزه‌ای به طول ۲۶۰ سانتی‌متر و وزن ۸۰۰ گرم را به جلو پرتاب کنند. (در بخش زنان نیزه ۲۲۰ سانتی‌متر و ۶۰۰ گرم است.) هر ورزشکار سه بار فرصت پرتاب دارد و از آنجایی که پرتاب‌کننده با دورخیز بیشتر، می‌تواند پرتاب بهتری داشته باشد، ورزشکاران می‌توانند ۳۰ تا ۳۶ متر از محل پرتاب عقب‌تر بروند و آن گاه با سرعت به جلو بدون و قبل از رسیدن به خط پرتاب، نیزه را به جلو پرت کنند.



آهنگ دوچرخه

تابه حال دلگرمی بزرگی در زندگی‌ات داشته‌ای؟ از آن‌هایی که به خاطرشان ذره‌ذره با جان و دل تلاش کنی؟ شاید دلگرمی بزرگ تو، داشتن یک دوچرخه باشد که از پشت شیشه مغازه با تو حرف می‌زند و تو هر چند وقت یک‌بار برای هم‌صحبتی با او به دیدارش می‌روی. آن وقت است که پول توجیبی‌هایت را ذره‌ذره جمع می‌کنی تا بتوانی یک روز آن را بخری و برای همیشه با هم باشی. حسین علیزاده، آهنگ‌ساز معروف کشورمان هم در نوجوانی مثل تو بود. دلگرمی بزرگی داشت که به هوایش پول‌هایش را جمع می‌کرد. این دلگرمی که آخر هفته‌ها تکرار می‌شد، رفتن به سینما و دیدن فیلمی تازه بود:

«سینما تخیل و آرزوی من از کودکی بوده است. من و برادرم زمانی که آجرهای یک سینما را دانه‌دانه می‌گذاشتند، به آنجا می‌رفتیم و حساب می‌کردیم چقدر مانده ساختمان به طور کامل ساخته شود. ما خرده‌فیلم‌ها را جمع می‌کردیم و با خرده‌مقوا و عدسی آن‌ها را نشان می‌دادیم. ما یک قران دو ریال پس‌انداز می‌کردیم تا آخر هفته بتوانیم به

لاله‌زار برویم. لاله‌زار قلب تهران و خودش یک سینما بود. حتی اگر تصویری از آن نمی‌دیدید و فقط صدای بلندگوی سینما و تئاتری‌هایی که نزدیک ورودی فریاد می‌زدند، همراه صدای خوراکی‌فروشان را می‌شنیدید، تمام سیر و سیاحت خود را کرده بودید. ما تخیلات خود را در لاله‌زار پیدا کرده بودیم.

ولع دیدن فیلم خیلی وسوسه‌انگیز بود. ما با پنج ریال به سینمایی می‌رفتیم که فیلم وسط آن قطع می‌شد و در سالن آن سیرابی می‌فروختند. ما نه تنها صدا و تصویر، بلکه بو هم داشتیم. وقتی پولمان به ۱۵ ریال می‌رسید، این خوش‌شانسی را داشتیم که به سینما البرز برویم و با یک بلیت، دو فیلم ببینیم.»

حسین نوجوان آن روزها با فیلم‌هایی که می‌دید، زندگی می‌کرد. خودش را جای شخصیت‌های داستان می‌گذاشت و برای مدتی هر چند کوتاه، طعم دیگری بودن را می‌چشید:

«من فیلم‌های خوب غیرایرانی هم می‌دیدم. وقتی فیلم اسپار تاکوس را دیدم، در خیابان راه می‌رفتم و احساس می‌کردم خودش هستم و چقدر فداکارم. یا وقتی دراکولا را دیدم، شب‌ها موقع خواب به سراغم می‌آمد. این تخیلات وارد زندگی‌ام می‌شدند. انگار سینما را در زندگی‌ام تزریق کرده بودند و در تمام طول آن دوران با من بود.»

و بالاخره شوق موسیقی از راه رسید. حسین موسیقی را انتخاب کرد و در عین حال در گوشه‌ای از قلبش هنوز عشق به فیلم و سینما وجود داشت:

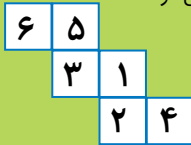
«من با شوق و عشق موسیقی را آغاز کردم. خوش‌بختانه در خانواده‌ای در محله سید نصرالدین تهران تربیت شدم که به خواست فرزند خود احترام می‌گذاشتند و به من اجازه دادند موسیقی کار کنم. پدر من خیاط و مادرم خانه‌دار بود. اما به دلیل اینکه وجودشان از عشق بود، زمانی که من از موسیقی صحبت کردم، گل از گلشان شکفت و گفتند هر چه تو دوست داری. آن‌ها برایشان سخت بود من را به هنرستان بفرستند. زیرا مخارج سنگینی داشت؛ اما خوش‌بختانه من توانستم در هنرستان درس بخوانم و زیر نظر استادان بزرگی بودم.»

و حالا دیگر فیلم و موسیقی، هر دو با جان او درهم آمیخته بودند:

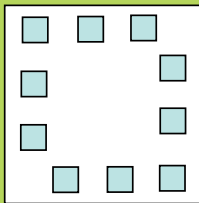
«قبل از اینکه بخواهم موسیقی بخوانم، سینما در زندگی من جریان داشت. باورم نمی‌شد روزی آهنگ‌ساز فیلم شوم. در حال حاضر دوست دارم پیش از اینکه از من پرسند چه کاره‌ای، بگویم آهنگ‌ساز فیلم هستم. وقتی واژه سینما را می‌شنوید، مهم نیست رشته و

پاسخ سرگرمی

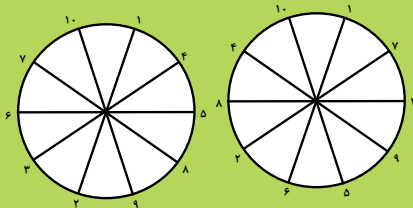
پاسخ سرگرمی ۱: چون مجموع شماره‌های روبرو در تاس عدد ۷ می‌شود.



پاسخ سرگرمی ۲:



پاسخ سرگرمی ۳: جواب‌های متفاوتی وجود دارد، دو تا از آن‌ها به صورت زیر داده شده‌اند:

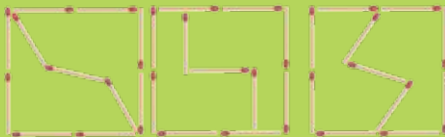


پاسخ سرگرمی ۴:

با توجه به اطلاعات داده شده، فنجان‌ها به ترتیب زیر در کنار هم هستند و سکه، لوبیا و صدف به صورت زیر داخل آن‌ها قرار دارند. بنابراین سکه داخل فنجان آبی است.



بعضی از پاسخ‌های سرگرمی ۵:



پاسخ سرگرمی ۶:

۳	۸	۱	۲	۹	۴	۷	۶	۵
۵	۴	۹	۷	۱	۶	۸	۳	۲
۷	۲	۶	۵	۸	۳	۹	۴	۱
۴	۹	۷	۳	۶	۱	۲	۵	۸
۸	۶	۳	۹	۵	۲	۱	۷	۴
۲	۱	۵	۴	۷	۸	۳	۹	۶
۹	۵	۴	۸	۲	۷	۶	۱	۳
۱	۷	۲	۶	۳	۵	۴	۸	۹
۶	۳	۸	۱	۴	۹	۵	۲	۷

تخصص شما چیست، انگار می‌خواهید از زاویه دیگری به زندگی نگاه کنید. سینمادستی از جنس خود ماست و تخیل و آرزوهایی را نشان می‌دهد که در زندگی واقعی نمی‌بینیم»

و باز هم دوچرخه! انگار داشتن دوچرخه، یکی از بزرگ‌ترین آرزوهای نوجوانی همه آدم‌هاست. حسین علیزاده هم در نوجوانی‌هایش آرزوی داشتن دوچرخه داشت. آرزوی او برآورده نشد، اما طور دیگری به نتیجه رسید:

«من در بچگی آرزوهایی داشتم که برخی از آن‌ها برآورده نشدند، اما خوش‌حالم که هیچ‌کدام برایم عقده

نشد. یک‌بار در مصاحبه‌ای از من در مورد قطعه نینوا پرسیدند و من گفتم نینوا، خاطره کودکی من است. در بچگی یک دوچرخه می‌خواستم که به‌دست نیاوردم. این در دل من ماند و شد نینوا. من آرزوهایم را از بچگی با خودم کشانده‌ام و انگیزه آن‌ها باعث خلق چیزی دیگر می‌شود.»

راستی تو به دوچرخه دوست داشتنی‌ات رسیده‌ای؟ به آرزوهای دیگرتر چطور؟ فهرست آن‌ها را بنویس و یک جای امن نگه دار. شاید سال‌های دورتر، با انگیزه آن آرزوهایی که محقق نشدند، بتوانی داشته‌هایی زیبا برای خودت خلق کنی.



گشت و گذار در موزه آب یزد

آب در موزه



آب مصرفی اهالی خانه از دو قنات «رحیم آباد» و «زارچ» که زیر ساختمان جاری بودند، تأمین می‌شده. آب از پایاب خانه که محل دسترسی اهالی به آب بود، می‌گذشت. از تنبوشه‌ها که لوله‌کشی سفالی خانه است، عبور می‌کرد، حوض‌ها را پر می‌کرد و از فواره‌ها بیرون می‌جهید تا زندگی و حیات را در خانه کلاهدوزها جاری کند.

اسباب و لوازم کار مغنی‌های سخت‌کوش یزدی از جمله اشیایی است که در موزه خواهید دید. مغنی‌ها کسانی بودند که برای رساندن آب از دوردست‌ها تا خانه‌های مردم یزد کانال‌های زیرزمینی حفر می‌کردند. کلاه و ردای سفید رنگ داخل ویترین، لباس یکی از همین مغنی‌هاست. فکر می‌کنید چرا لباس مغنی‌ها سفید بوده‌است؟

دیده یا شنیده‌اید که مهریه کسی آب باشد؟ در این اتاق از موزه، سندهایی وجود دارند که در آن داماد علاوه بر زمین زراعی، سهم آبی را هم به عنوان مهریه به عروس هدیه کرده است. در واقع زمین زارعتی بدون سهم آب ارزش چندانی ندارد. در این اتاق، علاوه بر سندهای ازدواج با مهریه آب، می‌توانید سندهای خرید و فروش آب برای زمین‌های کشاورزی، وقف‌نامه‌ها، سندهای تقسیم آب، و کتابچه‌های میراب‌ها را هم که مسئول تقسیم آب بودند، ببینید و بخوانید.

اگر گذرتان به موزه آب یزد افتاد، از تماشای تصویرهای نصب شده روی دیوار و خواندن توضیحات آن‌ها غافل نشوید. با تماشای این تصویرها و همین‌طور که در راهروهای خانه کلاهدوزها قدم می‌زنید، با داستان قنات و روش حفر آن در اعماق زمین آشنا می‌شوید. یک از رازهای قنات این است که مغنی‌ها چطور زیرزمین مسیر درست حرکت به سمت هر شهر یا خانه را پیدا می‌کردند.

یکی از ترس‌های همیشگی ساکنان شهرها و روستاهای کویری ایران «خشک‌سالی» و کم‌آبی بوده است. چنانچه کویرنشینان از خشک‌سالی به‌عنوان «دیو» یاد می‌کردند. ایرانی‌ها برای مبارزه با دیو خشک‌سالی دست به ابتکارات بسیاری زده‌اند و فن و دانش استفاده از آب را برای ما به یادگار گذاشته‌اند. یکی از بهترین راه‌های اطلاع از این دانش بازدید از موزه‌های آب است که یکی از کامل‌ترین آن‌ها را می‌توانید در یزد ببینید.

یزد شهری است در حاشیه کویر و کیلومترها از منابع آب آشامیدنی فاصله دارد. یزدی‌ها در موزه آب شهرشان به بازدیدکنندگان نشان می‌دهند که چطور آب را از فاصله‌های بسیار دور به شهرشان می‌آوردند، بین خانه‌ها تقسیم می‌کردند، آن را انبار می‌کردند و از قدرت و منافع آن به بهترین شکل بهره می‌گرفتند. در موزه آب یزد شما با دانش پیچیده بهره‌گرفتن از آب آشنا می‌شوید؛ دانشی که برای سال‌ها مثل یک راز سینه به سینه منتقل شده است تا به گوش ما برسد.

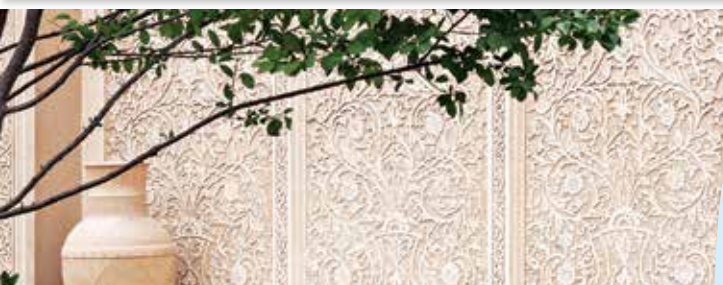




وقتی خبری از یخچال‌های امروزی نبود، «چاه‌خانه» بهترین و خنک‌ترین جای خانه برای نگهداری میوه و دیگر خوراکی‌ها بود. چنانچه در خانه کلاهدوزها خوراکی‌های فاسد شدنی را روی تخته‌ای می‌گذاشتند و از سقف این چاه‌خانه آویزان می‌کردند. قرار گرفتن این فضا در عمق زمین یکی از دلایل خنک بودنش در فصل گرم است. دلیل دیگر آبی بود که در حوض میانی سرداب جاری می‌شد و سرمای خود را به فضای اطرافش می‌داد.



وجود آسیاب در شهر یزد و دیدن چرخ آسیاب در این شهر شاید اتفاق دور از انتظاری باشد، اما این چرخ چوبی متعلق به یکی از آسیاب‌های قدیمی شهر یزد است که زمانی طولانی با قدرت آب می‌چرخیده است. تابلوهای روی دیوار این اتاق اسرار یک آسیاب آبی را برای شما برملا می‌کنند.



دیدنی‌های موزه آب به اسباب و وسایل مربوط به آب محدود نمی‌شود. در این موزه می‌توانید از دیدن تزئینات مفصل گچی دیوارها و طاق‌ها هم که نتیجه ذوق معماران یزدی است، لذت ببرید. ساختمان موزه در واقع خانه تاریخی خاندان کلاهدوزهاست که بیشتر از ۱۲۵ سال عمر دارد. این خانه به سفارش و خرج حاج علی‌اکبر کلاهدوز که از تاجران سرشناس یزد بوده، ساخته شده است.



دستگاهی که در عکس می‌بینید، یکی از ابزارهای کار مغنی‌هاست. این دستگاه در واقع یک تراز قدیمی است که به مغنی کمک می‌کرده، به درستی کانال و جوی قنات را شیب‌بندی کند. بخش اصلی تراز همان قطعه چوب سوار بر ریسمان است که میله‌ای فلزی از میانه آن آویزان است. ریسمان در دوسو به دو تیرک چوبی که در زمین مهار می‌شده‌اند، آویزان است. میل میله فلزی به یک سمت، جهت و شدت شیب را نشان می‌دهد. برای جاری شدن آب در قنات، کانال باید به سمت مقصد شیب‌بندی می‌شد.



موزه آب یزد پر است از وسایل و اسباب مرتبط با آب؛ از وسایل حمل و نگهداری آب تا وسایل اندازه‌گیری آب، ساعت آبی و ... این وسایل در پنج طبقه خانه کلاهدوزها چیده شده‌اند. برای گم نشدن در این خانه ۷۲۰ متری و اتاق‌ها و راهروهای تو در تویش باید از میسر مشخص شده با فلش‌ها تبعیت کنید. پایاب و «چاه‌خانه» در پایین‌ترین سطح قرار گرفته‌اند.

داستان دوربین عکاسی

سال‌ها قبل از اختراع عکاسی، اساس کار دوربین عکاسی وجود داشته و شناخته شده بوده است. اما از حدود ۲۰۰ سال پیش دوربین‌های عکاسی ابداع شدند؛ دنیا را با عکس‌هایشان به تصویر کشیدند و تغییر دادند و خودشان هم تا امروز، یک دنیا تغییر کرده‌اند.



۱۲۳۹

دوربین دوچشمی



۱۲۳۵

دوربین کاپیتان فوک



۱۲۲۰

دوربین فوگتلاندر



۱۲۱۰

دوربین جایروس



چند قرن بعد از میلاد مسیح

دوربین سوراخ سوزنی



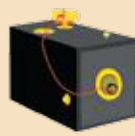
۱۲۶۹

فرنا



۱۲۶۰

دمون دکتیو



۱۲۶۵

کداک



۱۲۶۴

استرن وست



۱۲۴۱

جانسون و هریسون



۱۳۰۳

ارمانوکس



۱۲۹۱

کداک جیبی وست



۱۲۸۸

سوهو تراپیکال رفلکس



۱۲۸۳

تیکا



۱۲۵۴

دوربین جیبی قابل شارژ کداک



۱۳۴۱

هاسل بلاد



۱۳۳۸

نیکون A



۱۳۲۵

پلارویر ۹۵



۱۳۲۶

استریورثالیست



۱۳۱۵

سوپر کداک سیکس ۲



۱۳۶۰

سونی ماویکا



۱۳۵۵

پلاروید سوپر کالر



۱۳۵۱

پلاروید SXV



۱۳۴۵

رولی



۱۳۴۲

کداک ایستاماتیک ۵۰